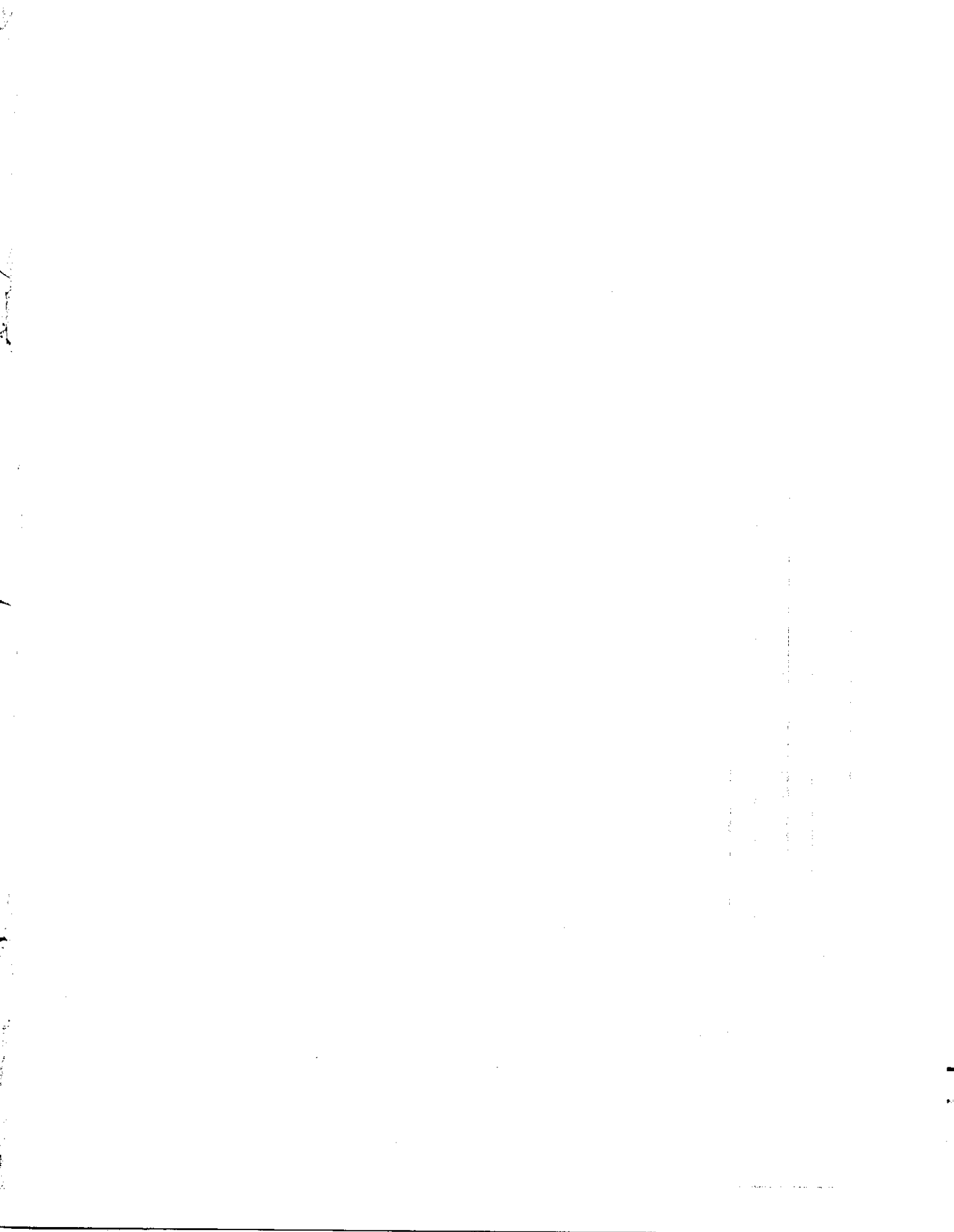


水





اجتہاد طلبی نباید بیچ حزبی داخل شوند و در امور سیاسته مداخله نمایند

حضرت عبدالبهاء

صفحه	مطالب
۳۸۶	لوح مبارک حضرت بهاء الله
۳۸۷	بہائیان و حقوق بشر
۳۹۰	ازدواج حضرت عبدالبهاء
۳۹۶	وحدت تاریخ
۳۹۹	نامه تاریخی
۴۰۱	دریای میثاق (شعر)
۴۰۲	آقا سید مهدی قوام
۴۰۵	کتاب اربعه و صحاح سته
۴۱۰	مصاحبه با خانم اشرف
۴۱۵	گفت و شنود
۴۱۷	قسمت نوجوانان

آهنگ سید

سال

۲۲

شماره

۱۰

شهرال مسائل - شهرالشرف ۱۲۴ - دی ماه ۱۳۴۶

عکس روی جلد :
منظره هوایی حیفا

مخصوص جامعه بهائی است

بہائیان و حقوق بشر

ہدایت تدریجی

مجاہدین حق و جانبازان راہ حقیقت و یاسد اران شرافت و حیثیت انسان با فد اکاری و جانبازی و استفامت طی قرون و اعصار حق انسان بودن و مانند انسان زیستن را برای انبوه افراد انسانی باز شناخته و در اثبات و استقرار آن در جوامع مختلفہ ملی و بین المللی پیایداری نمودند تا کہ میثاق جهانی برای رعایت حقوق افراد بشر ترتیب و تحقق یافت و منشور تاریخی اعلامیہ جهانی حقوق بشر برای اولین بار در سال ۱۹۴۸ به تصویب اعضا* مجمع عمومی سازمان ملل متحد رسید و متعاقبا حکومت عالم به تبعیت از نیت خیر این مرجع محترم حقوق و حریت بیشتر و وسیع تری بہ افراد و اتباع خود اعطا نمودند و بتحو بارزی نسبت بہ رفع تضییقات و تبعیضات و حفظ و حمایت اقلیت ها و صیانت مظلومان اقدامات مجدانه مبذول داشتند .

آنچه برای نسل معاصر شایان دقت و توجہ است این است کہ شناسائی این حقوق و رعایت آن از طرف حکومت در مدتی قلیل و بطریقی معمول و سادہ میسر نگردیدہ بلکہ طوسی قرنہا مجاہدت متوالی و خستگی ناپذیر و بہ ہدایت متفکرین و بشر دوستان و جانبسازای افراد انسانی حقوق مسلم اولیہ فرد شناخته شدہ است . یک سیر اجمالی در حیات بشر بخوبی نشان میدہد کہ بشر از هنگام تشکیل ابتدائی ترین جماعات پیوستہ در تکاپوسی تثبیت و تسجیل حقوق فردی خود بودہ است و برای ایجاد چنین حقوق و اثبات و اعلام و حفظ آن مجاہدت ها کردہ و قربانی ها دادہ و در این طریق بخصوص از تعالیم عالیہ

میشوند . اعطای آزادی و احترام به شئونات و اعتقادات مذهبی بهائیان در اکثر نقاط عالم به مشکل و مانعی برخورد و دولت‌های آنان با رغبت و رضایت کامل اصول بدیعه الهیه را مورد ستایش قرار داده و به پیروان اسم اعظم اجازه و اختیار کامل در تعلیم و انتشار و توسعه معتقدات خود اعطاء نموده اند . در ممالکی هم که هنوز تزییقات نسبت به امر بهائی مرتفع نشده است بهائیان همچنان عنان صبر و بردباری را در کف داشته و جز به حیل استقامت و پایداری و ثبات و وفاداری به اصول مسلمة الهی و صداقت و صمیمیت نسبت به نظام اجتماعی و اطاعت از تشکیلات رسمی حکومتی تمسک نجسته اند و در هر کشور و تحت هر نظامی به نهایت رفق و مدارا و محبت و خلوص نسبت به افراد سلوک کرده و سا نهایت امیدواری به مستقبل این امر عظیم ناظر بوده و رجای آن داشته اند که به مرور حقانیت بهائیان بر اولیای محترم امور واضح و عیان گردد

و ابواب رخا بر وجه منادیان امر حضرت سبحان در جمیع اقطار مفتوح شود و حقوق طبیعی و انسانی و اجتماعی و مدنی و قانونی آنان در کلیه جوامع من دون استثناء تسجیل قانونی و رسماً تأیید و تصویب گردد . اکنون که به مفاصلت بیستمین سال صدور اعلامیه جهانی حقوق بشر مراسمی در سراسر جهان برپا میگردد و بشر دوستان فعالیت جدیدی در راه تحقق کامل آمل واهداف آن منشور تاریخی مبذول میدارند رجای قلبی همه ما این است که این کوششها به ثمر مطلوب رسد و افراد بشری بدون قید نژاد و رنگ و طبقه و مذهب به آنچه لایق شأن انسان است نائل آیند و از حقوق کامله اجتماعی و اقتصادی و مدنی برخوردار گردند .

از دواج حضرت عبدالبهاء

از بیانات منیره خانم حرم حضرت عبدالبهاء

ترجمه دکتر محمود مجدوب

از کتاب شاهراہ منتخب نگارش سیدی بلانصید

منیره خانم پس از اینکه برخی حوادث و مصائب وقایع زندگی حضرت عبدالبهاء^ا قبل از آنکه — مشارالیهها به حضور مبارک مشرف شوند حکایت نمودند به بیانات خود چنین ادامه دادند . هنگامی که دختری جوان بودم علاقه و میل شدیدی داشتم که نسبت به حیات و زندگی مظاهر مقدسه مانند حضرت عیسی مسیح — حضرت محمد و سایر انبیای الهی تفکر و تأمل نمایم . در آن اوقات از این که افتخار زندگی در ایام مبارک این نفوس مقدسه نصیب نشده دچار اندوه و تأسف شده و گاهی به گریه و زاری مشغول میشدم . وقتی که نه ساله بودم پدرم بقصد زیارت حضرت بهاء^ا الله به بغداد عزیمت نمود . کم کم توجه شدم که پدر و مادرم با تمام وجود و در نهایت فداکاری و صمیمیت شیفته یک دیانت جدید و مخفی شده اند من معمولاً در باره این دیانت جدید بتفکر میپرداختم و کم کم نسبت بآن در فکر خود احساس سوء ظن نموده و حتی بر اثر مشاهده تأثیرات و نفوذ شدید آن بر حالات و سکنات والدینم کمی دچار ترس و اضطراب میشدم . تا اینکه یک وقت خوابی دیدم که اثرات آن هنوز هم در ذهن من باقی است . در عالم رؤیا مشاهده نمودم که اشیا^ا بسیاری را با دستهای خود حمل مینمایم و در نهایت خستگی راه می بیایم و باهای نا توان خود را در بیابان متروک و شن زاری انتهائی به سختی بجلو می کشانم در حالی که بنظم میرسید قدرت و توانائیم رو به انتها و محموله دستهایم بسیار سنگین و توان فرسا است بقدری خسته و درمانده بودم که قدرت برداشتن حتی یک قدم دیگر نداشتم . در این هنگام ناگهان وبا کمال تعجب به کنار رودخانه رسیدم که پلی آن دورا بهم متصل میکرد بدیوار بل تکیه زدم و در این وقت در عالم رؤیا یکی از مقربین و مو^ا منین را که سیدی پیر بود مشاهده نمودم . آن سید پیر بطرف من آمده و پرسید " چه میخواهید؟ قصد رفتن به کجا دارید؟ "

در جواب گفتم " مشتاقانه آرزو دارم به شهرهای مقدس اورشلیم — محبت و بهاء^ا بروم " آن سید پیر

در نهایت وقار و متانت فرمود " با آن بارهائی که حمل می‌کنی نخواهی توانست باین شهرها مسافرت کنی و نه
میتوانی بداخل آنها راه یابی . اول این بارها را از خود دور کن تا آنکه قدرت و توانائی وصول به آرزوی قلبی
خود را بیابی "

پس از استماع این بیان فوراً تمام اشیائی را که در دست داشتم بزمین ریختم . آن سید پیر و سالخورده در
حالی که با نگاههای خود علم را تأیید و تحسین مینمود مرا با دستهای خود گرفته و بداخل دوردخانه
(اول بدرون یکی و سپس بداخل دیگری) انداخت . هنگامی که از رودخانه بیرون آمدم ناگهان احساس
کردم که بدون زحمت و کوشش بر روی سرزمینی که فوق العاده زیبا بود در حال حرکت و پروازم . من از زیبایی
و دلربائی بهشت آساو مقدس این سرزمین دچار حیرت و سرور شدم . در مدت حرکت و پرواز شدت سرور و بهجت
من بحدی بود که لذات و مسرت های آسمانی و بهشتی در نظرم مجسم میشد . سپس به شهری نورانی و پرتلاوه
که دارای جلال و عظمتی بی مانند بود واصل شدم . بر روی دیوارهای این شهر به حروف عربی جلی و برجسته
این کلمات نوشته بود (محبت - بهاء - اورشلیم) (اورشلیم - محبت - بهاء) (بهاء - اورشلیم - محبت)
در معبد بزرگ این شهر تمام مظاهر مقدسه و انبیای الهی که همواره و در نهایت شوق آرزوی وفود به محضرشان
را داشتم مانند حضرت مسیح - حضرت موسی - اشعیای نبی و سایر پیغمبرانی که می شناختم تشریف داشتند .
در یکی از محرابها حضرت رسول اکرم را زیارت نمودم . حضرتش گردن بند زیبایی از الماس بمن عنایت فرمود
و من آن را به مادرم سپردم و سعی نمودم که مجدداً پرواز کنم ولیکن از خواب بیدار شدم . بنظرم ایمن
رو یا های طلائی جواب آرزوها و دعا های قلبی من بود .

بخاطر دارم وقتی دختری خردسال بودم بوسیله جناب نبیل به اصفهان خیر رسید که جمال مبارک در قشلسه
عکا مسجون و در پشت درهای آهنین محبوسند و هرگز اجازه خروج به ایشان داده نمیشود هرگاه فکر میکردم
جمال مبارک که عشق و علاقه شدید به تپه و دریا و دشت و صحرا و باغ و گل و سیر و حرکت در هوای آزاد و فضای
باز دارند در آن شهر بد آب و هوا و مسموم کننده مسجون هستند از شدت اندوه قلبم فشرده میشد و اطاق
خود پناه برده سیل اشک از دیده جاری میکردم .

پس از چندی روز فراموش نشدنی فرا رسید . روزی که شیخ سلمان به اصفهان ورود نموده و اظهار داشت حضرت
بهاء الله اراده فرموده اند به محضر انورشان در سجن عکا مشرف شوم . من از اینکه در زمان حیات ظاهری
به زیارت مولا و محبوب خویش نائل میشدم از خود بیخود شده بودم هر چند که این مسافرت پر از مشکلات
و خطرات و مستلزم تحمل مشقات و صف ناشدنی و مخاطرات غیر قابل پیش بینی بود اما هیچیک از این مسائل
و مشاغل با شادی و سروری که از تشریف به آستان محبوب حقیقی و مظهر الهی حاصل میشد قابل قیاس نبود .
باری به اتفاق برادرم و شیخ سلمان از شهر اصفهان عازم کوی جانان شدیم . در طی طریق رعایت کمال حزم
و احتیاط لازم و ضروری بود . ما از مذاکره و تماس با کلیه احباء ممنوع شده بودیم و بخصوص در گفتار و رفتار
خود نهایت دقت را مرعی میداشتیم که هیچکس متوجه اقبال و ایمان دو برادر مخلص و فداکار جنابان میرزا حسن
و میرزا حسین که ساکن اصفهان بودند نشود (مقصود جنابان سلیمان الشهدا و محبوب الشهدا است) این
عمو زاده های عزیز و گرامی من همواره نسبت به احبائی که دچار مشکلات و مصائب میشدند نهایت کمک و محاضرت
را معمول میداشتند ولیکن این کمکها و مساعدت ها اجباراً در کمال اختفا انجام میگرفت زیرا خطرات محسوس
و وحشتناک جانی و مالی کسانی را که مظنون به ایمان به امر الهی بودند تهدید میکرد . این دو برادر جانفشان
نخستین کسانی بودند که کمک های اولیه برای مسجونین عکا ارسال داشتند و یاران مقیم موصل به سبب ارسال

را زیارت کردم و سپس ترتیب ازدواج ما و انجام مراسم آن داده شد. چون در " منزل کوچک " بیت عبود اطاقی وجود نداشت لذا در انجام مراسم ازدواج تأخیر حاصل شد. عبود مالک " منزل کوچک " و بیت بزرگ مجاور در آن اوقات نسبت به حضرت عبدالبها " ارادت و علاقه خاص پیدا کرده و در وجود ایشان صفات و کمالات حضرت عیسی را یافته بود. یکروز تقاضای تشریف بحضور حضرت بها " الله نمود و پس از وفود به محضر مبارک اظهار داشت. " علت تأخیر در انجام مراسم ازدواج چیست؟ " و وقتی که علت گفته شد مشارالیه از تعجب و ناراحتی فریاد کشیده و گفت " من ترتیب اطاقی را میدهم و استدعا دارم اجازه فرمایند افتخار آماده نمودن محلی را برای سرکار آقا و عروس ایشان داشته باشم " سپس در مدتی اندک يك در بدخل اطاقی اضافی که در نهایت سادگی و راحتی آماده و مجهز شده بود باز نمود و آنگاه بحضور حضرت عبدالبها " شتافته و معروض داشت " سرکار آقا اطاقی اکنون آماده و مهیا است "

روز بعد حضرت بها " الله به حضرت ورقه علیا دستور فرمودند نگذارند که مهمان آنان (منیره خانم) معاودت نماید. سپس خانم (حضرت ورقه علیا) يك دست لباس سفید زیبا و لطیف که به کمک آسیه خانم حرم جمال مبارک تهیه نموده بودند و همچنین يك نقاب سفید نو (روسری) آورده و بمن پوشانیدند و به این ترتیب آرایش من برای عروسی انجام گرفت .

تعداد مدعوین قلیل و عبارت بودند از آسیه خانم حرم جمال قدم - بهائیه خانم - همسر عبود و سه دختر مشارالیه (که یکی از آنها مایسل بود گیسوان مرا بطرز بهتری آرایش کند ولی من ترجیح دادم موهایم همانطور که بافته شده و در دو طرف آویخته بود. مانند) و بالاخره حرم

اختیار فرمودند به مأمورین اظهار نموده بود که وی منتظر دوستانی است که برای ملاقات او وارد عکا خواهند شد و ما به عنوان دوستان و مهمانان عبود وارد شهر عکا شده و مستقیماً رهسپار منزل مشارالیه گشتیم. اطاقی که برای من آماده شده بود همان اطاقی بود که بعداً دری به " منزل کوچک " Little House از آن باز شد و همین اطاق بعداً حجله من محصل نگاهداری و پرستاری اطفال من اطاق نشیمن من و بالاخره همه چیز من شد. اما سرور و شادمانیم بی نهایت بود و اکنون که خاطرات آن ایام را برای شما بازگو میکنم گوئی بهجت و سرور آن اوقات برایم تجدید میشود .

پس از چند روز به منزل جناب میرزا موسی کلیم برادر حضرت بها " الله نقل مکان کرده و مدت شش ماه در آنجا اقامت نمودم. من و برادرم معمولاً در کنار پنجره ایستاده و شنا کردن حضرت عباس افندی را در دریا نظاره میکردیم حضرتش شناگری توانا و ماهر بود. هرروز حدود ساعت ۵ بعد از ظهر حرم جناب کلیم مرا به همراه خود برده و به محضر مبارک حضرت بها " الله مشرف میشدم. هرگز نمیتوانم سرور و شادی و تحیر خود را از اینکه در محضر حضرتش هستم توجیه نمایم. قلب من از بهجت و شمعف کامل مالا مال شده و بنظم میآمد که در فضائی ملکوتی و مملو از صلح و محبت غوطه برم .

هر چند وقت یکبار پدران و مادرانی که آرزو داشتند دخترشان افتخار همسری حضرت عبدالبها " را کسب کند فرزندشان را بسرای ازدواج با حضرت غصن الله الاعظم پیشنهاد مینمودند ولیکن حضرت عبدالبها " بطور کلی از مطالعه و اخذ تصمیم نسبت به ازدواج با آنان خودداری میفرمودند. تا این که من به ندینه عکا وارد شدم. من فقط یکبار حضرتش

بود به درگاه خداوند شکرگزاری می نمودم . فرح و سرور من که حاصل موانست و زندگی کردن با حضرت عبدالبها* بود در قالب الفاظ و عبارات نمی گنجد و قابل وصف و بیان نیست . هر وقت که ملازم و موانس حضرتش بودم گوئی که در عالی مملو از سرور و شادی و مقدس و با شکوه بسر میبرم .

شما حضرت عبدالبها* را در سنین پیری و کهولت زیارت نموده اید اما در بحبوحه قدرت و صباحت جوانی با آن عشق و محبت بی شائبه ای که نسبت به همه داشتند و با آن نشاط و بشاشت و شوخ طبعی و بذله گوئی و بالاخره با آن رعایت و ملاحظه خستگی ناپذیری که در باره هر کس مرعی میداشتند فی الحقیقه شخصیتی عالی و شگفت انگیز و بی همتا بودند و مسلما در تمام کره ارض شبیه و شبیلی نداشتند .

در جشن عروسی ما کیک و شیرینی و آرایش و تزئینات و همچنین موزیک و سرودی وجود نداشت و حضار فقط با فتجان های چای پذیرائی شدند ولیکن فضل و عنایت و برکت جمال مبارک شامل بود و عظمت و جلالتی حاکی از عشق و محبت و فرح و سرور وجود داشت که ارزنده تر و بالاتر از همه تشریفات و تجملات ظاهری بود . مدت پنجاه سال تمام من با محبوب و محبوب خود زندگی کردم و هیچگاه جدائی دست نداد و مفارقت حاصل نشد مگر در مدت مسافرت های هیکل مبارک به قطر مصر و بلاد غرب که موقتا مفارقت واقع شد .

آه ای محبوب من و سرور و محبوب من چگونه از تو سخن گویم ؟

شما که حضرت عبدالبها* را زیارت کرده و میشناسید می توانید تصور کنید که پنجاه سال زندگی من با حضرتش چسان بوده و چگونه آن سالها در محیطی مشحون از محبت و سرور و سرشار از صلح و صفا و تفاهم سپری شده است . من هرگز

جناب میرزا موسی کلیم . جمال مبارک مرا مخاطب ساخته و نصایحی به این شرح بیان فرمودند (ترجمه)

" ای منیره ای دختر من من ترا برای همسری غصن اعظم انتخاب نمودم و این فضل و موهبتی است که خداوند نصیب تو کرده و در آسمان و زمین نعمت و موهبتی اعظم از آن نیست .

بسیاری آمدند و آرزوی این عنایت نمودند لیکن ما از قبول آنان امتناع کردیم و ترا به این موهبت مخصص داشتیم . ای منیره سعی کن لایق همسری و مصاحبت غصن اعظم و قابل فضل و عنایت ما نسبت بخود باشی "

اگر من بخواهم فرح و سرور و وجد و غرور خود را در آن لحظات شرح دهم بقول معروف " شنوی هفتاد من کاغذ شود " آه که آن لحظات چه لحظات جاودانی و فراموش ناشدنی بود . جمال مبارک قبلالوحی به افتخار ما نازل فرموده بودند که بنا به میل و اصرار مهمانان من آن را تلاوت نمودم

جمال مبارک به حضرت عبدالبها* فرموده بودند " بعد از ظهر زودتر مراجعت کنید زیرا مراسم ازدواج امروز باید انجام گیرد " در موقع انجام مراسم ازدواج حضرت بها* الله بنفسه المقدس به تلاوت ادعیه و اذکار پرداختند .

افسوس که آن شادی و شحف روحانی که ما را در بر گرفته بود با کلمات و عبارات معمولی قابل توجیه و بیان نیست . تلاوت مناجات و ادعیه پایان یافت و مهمانان ما را ترك گفتند و من اکنون همسر و همدم محبوب قلبی خود بودم . چه قدر جمال و کمال حضرت غصن اعظم اصیل و شریف و فوق العاده بود . من حضرتش را پرستش و ستایش میکردم زیرا عظمت و بزرگی او را شناخته و درک کرده و از این که افتخار مجاورت و مصاحبت با آن حضرت نصیبم شده

..... آهنگ بدیع

خاطرات آن سالهای پر انوار و خاطره انگیز را فراموش نمی کنم و به انتظار روزی هستم که ندای حق را لبیک گویم و در حدائق انس در جوار حضرتش مأوی و مأمن گیرم .

پنج تن از اطفال من بواسطه آب و هوای بد و مسموم کننده عکا در اوان طفولیت بدرود حیات گفتند . البته آب و هوای بد عکا علت مادی و ظاهری این مرگها بود ولیکن علت حقیقی و روحانی آن تعلق اراده و مشیت الهی بر این امر بود که فرزند ذکوری از حضرت مولی الوری به مرحله بلوغ و کمال نرسد . وقتی که فرزند عزیز و کوچکم موسوم به حسین از این عالم صعود نمود حضرت بهاء الله این بیانات مبارکه را نازل فرمودند " علت حکمت صعود و عروج طفل شیرین و دلیند شما در خزائن علم الهی مکنون است و در موقع مقتضی حکمتش ظاهر خواهد شد . مظاهر الهی بر حال و استقبال واقف و آگاهند " (ترجمه)

بعدا متوجه شدم که چگونه حکمت و مشیت الهی بر اتحاد دو فامیل اغصان و افغان در وجود حضرت شوقی افندی فرزند ارشد دخترم ضیائیه خانم و حاصل ازدواج مشارالیه با آقا میرزا هادی افغان تعلق گرفته است .

من در نامه ای به یاران و دوستان ایران چنین نوشته ام :

" شما آرزوی ملاقات دارید ما هم مشتاق و مترصد زیارت شما هستیم . پس حکمت و علت جدائی ما و شما چیست ؟ "

باید توجه داشت که اگر جمال مبارک به بنداد و اسلا میبول و ادرنه و بالاخره مدینه عکا تبعید نمی شدند پیام الهی به این سرعت و وسعت منتشر نمیشد و وعود الهیه که در کتب مقدسه مسطور و مذکور است اتمام و اکمال نمی یافت .



لجنه ملی جوانان بهائی ایران سنه ۱۳۲۴-۱۳۲۳ بدیع

وحدت تاریخ

معلومات واطلاعات ما در باره تاریخ وقایع اولیه انسان بسیار قلیل و ناچیز است. انسان از کجا آمده؟ کجا در چه زمان و در چه شرایطی آغاز مهاجرت نموده و تدریجا در اطراف و اکناف کره ارض پراکنده گشته؟ نژادهای مختلفه در چه عصری بوجود آمده است؟ آیا انسان اصولا لسانی واحد داشته یا اینکه زبانهای مختلفه متعدده مستقلا موجود گشته است؟ چنین بنظر میرسد که از ده ها هزار و شاید صدها هزار سال قبل اقوام و طوایفی مشخص و متمایز در صفحه گیتی کم و بیش مجزا و دور از یکدیگر میزیسته اند بدیهی است در آنزمان این جوامع مشتت و پراکنده دارای تاریخی واحد نبوده اند.

بحث در باره امکان وجود تاریخی واحد حتی در گذشته های بالنسبه نزدیک تر یعنی از زمانی که بشر آغاز کتابت نموده نیست امکان پذیر نیست. یونان قدیم با ملت ژاپن روابطی نداشت. تمدن های عظیم سرخ بوستان ماقبل کلمب مستقلا و بدون هیچگونه اصطکاک و ارتباطی با روم - ایران یا چین پیش میرفت. حتی اغلب ادیان تاریخی مخصوص و میدانی محدود و منحصر بخود داشتند و تدریجا با یکدیگر در تلاقی بودند و نفوذ آنها در یکدیگر بسیار ناچیز بود.

مهاجرت - تجارت و مازمت سه عامل اصلی و مهم در ارتباط انسانها بشمار میرفت و لکن این عوامل نیز هیچگاه موفق به تأسیس جامعه ای بین المللی با تاریخی واحد و عمومی نگردید. از بزرگترین مللی که تا حدی دارای تاریخ عمومی بودند میتوان امپراطوریهای قدیم ایران - چین و روم را نام برد. مسیحیت با آنکه دامنه نفوذ و انتشارش از سایر ادیان قبل از آن وسیع تر بود معذک در حقیقت بهیچوجه تأسیس وحدتی ننمود جز اینکه بر اساس اعتقاد به ابن الله بودن حضرت مسیح و اینکه خداوند بصورت او تجسم یافته وحدتی نظری ایجاد کرد. متفکرین مسیحی تاریخ را یک رشته وقایع و جریانات ساده می پندارند و در نظر آنان انسان از حضرت آدم موجودیت یافته و حضرت مسیح او را نجات بخشیده است. این نظر گرچه بالقوه جهانی است ولیکن باتمام عظمتش از نظر تاریخ ویا اگر بهتر بگوئیم از لحاظ بشریت جمیع نفوسی را که یهودی و مسیحی نیستند مستثنی نموده است.

از: دکتر فیروز
کاظمزاده^(۲)

۱ - ترجمه از نشریه فکر بهائی La Pensee Bahá'ie

۲ - استاد دانشگاه (بیل) امریکا

وحدت و اتحادی که بوسیله اسلام تأسیس یافت بسیار زود گذروبی دوام و از جنبه جهانی بودن بسیار فاصله داشت . ملل مسلمان با وجود رشته های پیوند و ارتباطی که بین آنان وجود داشت دارای تاریخ عمومی واحدی نبودند . ترکهای عثمانی بیش از آنکه به جاوه و میندانائو تعلق داشته باشند به اطیش و نیز و روسیه مربوط بودند مورخین مسلمان نیز مانند همکاران مسیحی خود جریان تاریخ را منحصر به وقایعی از ابتدای خلقت انسان تا یوم قیامت میدانند و آنها را با ظهور پیغمبرانی چون حضرت ابراهیم نوح - موسی - عیسی و محمد مشخص نموده پیروان این مظاهر مقدسه را که صاحب کتاب می شمارند در تاریخ عمومی خود شرکت داده اند و هندیان بوداییان و زردشتیان را به این تاریخ راه نداده اند . در گذشته های نزدیک - امپراطوری های اسپانیا - بریتانیا و روسیه توانستند جمعی از جوامع انسانی را تحت سلطه و نفوذ خود متحد نمایند با این وصف در بین این ملل حتی در داخله امپراطوریهای مذکور هیچگونه تاریخ عمومی پدیدار نگردید .

وحدت تاریخ جز در نتیجه وحدت سیاسی - اقتصادی - تربیتی و اجتماعی و وحدت ادیان در عالم انسانی متحقق نخواهد شد . اکتشافات عظیمه جغرافیائی قرون پا نودم و شانزدهم - انقلاب علمی قرن هفدهم (انقلابی که روز بروز قدرت و شدت آن در تزیاید است) افزایش عجیب و سریع جمعیت کره ارض از قرن هیجدهم و توسعه شگفت انگیز صنعتی و فنی قرون نوزدهم و بیستم شرایطی مادی بوجود آورده که وحدت عالم انسانی را لازم و واجب الاجرا نموده است . در یکصد سال قبل که جمال اقدس اسبی اعلام فرمودند عالم مملکتی واحد است حقیقی را که در آن عصر نیز غیر قابل قبول ولی از شرائط آن زمان سرچشمه گرفته بود اظهار فرمودند با توجه به روابط اجتماعی بین ملل در عصر کنونی غور در تاریخ یک ملت بدون توجه بتاریخ سایر ملل امکان پذیر نمیشد بعبارت دیگر تحقیق در باره تاریخ انگلستان بدون مطالعه تاریخ کشور فرانسه میسر نخواهد بود آیا مارکس - وودرو ویلسن - اینشتین - فروید - تولستوی گاندی و حتی هیتلر به تاریخ کدام ملت تعلق دارند؟ آیا

بحران عظیم وال استریست در سال ۱۹۲۹ و انحطاطی را که متعاقب آن حاصل گشت . میتوان صرفاً حادثه ای مربوط به امریکا بشمار آورد؟ يك تاریخ نویس ملی چگونه میتواند جریان دو جنگ جهانی را که در تاریخ جمیع ملل مؤثر بوده به رشته تحریر در آورد . بشریت هنوز به مسأله وحدت و یگانگی خود کاملاً توجه ندارد و به نبیغ و استعدادات خویش بی تیرده است . بدیهی است يك طفل مدتها لازم دارد که به پایه ای از رشد برسد تا بتواند هویت خود را کشف نماید . هر قدر بقایای تعصبات طبقاتی - نژادی - ملی و مسلکی و غیره راه تکامل بشر را مسدود و او را از نیل به هدف غائی خود ممنوع سازد عالم انسانی بدون توجه به موانع موجوده بسوی اتحادی کامل تر خواه ناخواه رهبری میشود . در حقیقت انرژی هسته ای که در بیست سال قبل کشف گردید راهی جز انتخاب وحدت و یگانگی برای بشر باقی نگذاشته است چه در غیر این صورت حاصل آن انهدام کامل بشریت خواهد بود . ترس شاید قوی ترین عاملی خواهد بود که یکتوح تفاهم بین المللی

ایجاد خواهد نمود و بشر را به سوی صلح اصغر سوق خواهد داد صلحی که مقدمه صلح اعظم است که بوسیله حضرت بهاء الله جل اسمه الاعلی به ملل جهان پیشنهاد گردید . در تعالیم بهائی صلح اصغر صلحی خواهد بود مبتنی بر عهد نامه ها و موافقت نامه ها یعنی صلحی سیاسی . مشیت الهی آنچه آن که جمال قدم اعلان فرموده اند تدریجا صلح اصغر را به صلح اعظم مبدل خواهد نمود و جمیع اهل عالم را بسوی محبت - اطاعت و عدالت خواهد کشاند در پرتو صلح اعظم جامعه

بشریت خواهد آموخت که چگونه باید یکدیگر را محترم دارند - به یکدیگر محبت ورزند - با یکدیگر هم آهنگی و توافق داشته باشند و از آثار شجره مدنیت جهانی بهره مند شوند .

بالاخره بشریت بنای اجتماعی واحد - حکومتی واحد - سیستم پولی واحد و زبان معینی واحد انتخاب خواهد نمود .

اما وحدت تاریخ او هم اکنون متحقق گردیده است . شاید تا دوست سال دیگر یا قدری بیشتر هنگامی که تاریخ نویسان درباره مبداء آغاز

وحدت عالم انسانی به تحقیق و تدقیق پردازند سیر مطالعات خود را در سال ۱۸۴۴ متوقف ساخته آن را برای خود و معاصرین خویش اولین سال محسوب دارند یعنی تاریخ بعثت حضرت رب اعلی مبشر جمال ابهی را مبداء قرار دهند .



نامه تاریخی

... یادداشت های ابی الفضائل و
رسائلی که ارسال شده است حکما باید
به ارشاق اقدس اعاده گردد... تا جمیع
در محل محترمی محفوظ و مصون گردد
و باقی و برقرار ماند چه که آثار قلم آن
بزرگوار است..."

(حضرت عبدالبهاء)

از: جناب ابوالفضائل گلپایگانی

به: جناب میرزا عزیزالله ورقا

"... یا حبیبی العزیز ید عنایت نهال پاک وجود ترا در بوستان امر برای ابراز
ثمرات روحانیه غرس نموده و آفتاب حقیقی کوه تابناک ترا در کان کریم برای اظهار مهمام جلیله
تربیت فرموده قدر شکر لامر لو فطنت له فادیا بنفسک ان تعری مع الهل زنهار ایام عمر عزیزا
جز در نشر آثار الهیه و احیای نفوس میتة و ابلاغ امر الی اقصى المعموره مصروفند ار و خود رابه
زخارف فانیه مشغول فرما. آری لذات دنیا شیاک قویه صید نفوس بشریه است وجود انسانسی
از همین عزت و ثروت و سایر نوامیس نبویه پنجه بشری اصابع قویه شهوت رابر نتابد و عقل خردی
با تسویلات شیطانسی مقاومت نکند لکن احیای الهی به قوت آسمانی موه یدند و به روح قدسی مسدد
توانند بداین قوت با جنود نفس و هوی بر آیند و در این مبارزت منصور گردند و در صف ابطال رجال
محسوب آیند. لذا باید وقت را منتتم شماری و این تائید را که بتو در جوانی عنایت شد قدر شناسی
و در ازاله جهل از عالم سعی فرمائی تا نام نیک بری و انجام نیک یابی و مخاطب به همایون خطاب
طوبی لکم یا احبائی ان لکم حسن مآب گردی.

یا حبیبی العزیز اگر چه مبلغ را زاد راه تقوی و انقطاع زادی کافی است لکن چون اسباب دینی و
دنیوی مانند روح و جسم با یکدیگر آمیخته و مرتبط است سعی فرما که به برخی از کمالات صوریه
از قبیل حسن خط و تعلم لسان آراسته گردی تا در مسافرت اقطار از اغیار و اختیار مستغنی باشی

و روابط معاشرت با عموم خلق را که اعظم وسائل تبلیغ است دریایی . آری - دارای هنر در هر حال عزیز است و بی هنر به عرجا ذلیل :

فمن لم یذنی مر التعلیم ساعه تجرع كأس الذل طول حیوته و من فاته التعلیم وقت شبابه فکبر علیه اربعاً لوفاته یا حبیبی العزیز حق جل جلاله در تجدید هر آئین از شرایع مقدسه قسمی از کتاب را به تعلیم صلوات و تسبیحات و اذکار و مناجات بیاراست چونزد بالغ ذکر از بسرای تقویت روح مانند غذا از برای تربیت بدن است . چنانکه بدن بدون غذا ضعیف گردد روح بدون ذکر منخند و تاریک

چنین فرمود :
اگر چه بیست و نه روز در راه تقوی و قطع زاهدی گذشت کهن چون کهن است
مانند روح و جسم با یکدیگر آمیخته در تن است . سحر فزاید که بر فراز کلمات صورتی از قبیل حسن نظر
و تعلم آن آراسته کردی تا در صورت اقتدار از اخبار در حیا مستغنی باشی و در احوال معاش
و عوم خلق ترا که عظم درین تبلیغ است دریایی . آری در این راه در هر حال عزیز است و بی هنر
فمن لم یذنی مر التعلیم ساعه تجرع كأس الذل طول حیوته
و من فاته التعلیم وقت شبابه فکبر علیه اربعاً لوفاته

چنین فرمود :
حق تعالی در تجدید هر آئین مستقیم قسمی از کتاب را به تعلیم صلوات و تسبیحات
و مناجات بیاراست . چونزد بالغ ذکر از بسرای تقویت روح مانند غذا از برای تربیت بدن است
چنانکه بدن بدون غذا ضعیف گردد روح بدون ذکر منخند و تاریک . چنانکه بدن بدون غذا
و نقطه اولی بر آید و نقطه اولی با از زردی است تا بر وجه اجابت شود و در صفا از این صفت
حسروایت فرمود که در کتاب و الله الأسماء الحسنی فادعوه بها را معلوم است که
از اقامه صلوات مکتوبه و دعوت همگانه مکتوبه فرمایند و اگر همگی از این صفت فارغ از ذکر کلمات
بارده مفرورین باسم محمدت و آئینة شریکة و نور لاکر که در این راه در هر حال عزیز است و بی هنر
خاموش کن

شود بل گرفتار ذلت و هوان آید و نقطه اولی جل اسمہ الاقدس الاعلی بایبی از فردوس اسما بر وجه احبا بگشود
و دوستان را بدعوی اسما حسنی هدایت فرمود و کریمه و لله الاسماء الحسنی فادعوه بها را معلوم و مفسر
داشت لذا از اقامه صلوات مکتوبه و دعوت اسما مکتوبه غفلت فرما و اگر همه یکی روز باشد فارغ از ذکر بمشاش
و به تمویهات بارده مفرورین باسم تمدن فریفته مشو و نور لامعی که در زجاجه قلب مبارکت افروخته است
به معاصی خاموش مکن . باشد که سراسما مقدسه الهیه در وجود مسعودت تجلی کند و آثار جلیله
از آن حبیب جلیل ظاهر شود و من اللیل فتعجد ناقله لك عسی ان یبعثک ربک مقاما محمودا .
یا حبیبی العزیز از تطویلات ممله این عبد ملالت مگیر و بدقت در این ورقه که آخرین تذکار این آشفته روزگار
است خدمت سرکار ملاحظه فرما چو این عبد خسارت خود را ملاحظه نموده باین عرایض جسارت نمود و بایبی
چند از مجربات خود بر آن محبوب گشود . برادران انجمن تدریس را که انجم سما تقدیسند درود برسان
برومند نهال وجودت به اثمار هنر بارور و وجه منیرت به فروغ تائید منور باد .

درفره رمضان ۱۳۱۴ در قاهره مصر

(تحریر شد)

ابو الفضل

” شبهات نقض مانند کف دریاست
و دریا بی کف نمیشود بحر میثاق يك
موج زند تا اجسام میته را بکنار اندازد
زیرا دریا جسم مرده قبول ننماید .
(حضرت عبدالبهاء)

دریای میثاق

گهی سازش گهی آزار دارد
سیاهی شبان تار دارد
کویر و دشت ناهموار دارد
به پای خویش مستی خار دارد
هر آنجا شعله های نار دارد
بگورستان خود مردار دارد
بدامان سنگ بی مقدار دارد
زخوی ویدی آتار دارد
که در دل گوهر بسیار دارد
کف بیهوده و بی بار دارد
(سیروس نراقی)

زمانه زیر و بسم بسیار دارد
سپیدیهای روز اندر پی خویش
زمین پهلوئی جنگلهای سبزش
گل سرخ آن عروس بوستانها
یقین خاکستوی برجای ماند
کنار زندگانش هر دیاری
ندیدی کوه با آن سربلندی
در این گردون مینائی که اینسان
عجب نبود اگر دریای میثاق
کنار گوهر پر قیمت خویش

آقا سید مهدی قوام



آقای سید مهدی قوام از سادات جلیل القدر رضوی ملقب بقوام الشریعه در قزلبچه گند از قراة اسفند آباد کردستان بسال ۱۲۱۵ متولد گردید پدرش آقا سید محمد رضا که از علماء همدان و از کسرت زهد و تقوی و خالقی در امور شرع و قضا نداشت و در قریه مذکور منزوی بوده در ایام طفولیت وی بدرود حیات گفته بواسطه استعداد فوق العاده و قریحه سرشاری که دارا بوده مورد توجه جد مادری خویش آقا ملا محمد که از مشاهیر علمای همدان بوده است واقع گشته و در تحب توجه و سرپرستی او نشوونما نموده چند سالی نیز در همدان و سنندج بتکمیل معلومات خود پرداخته در سن بیست سالگی در ردیف علما و ادبای معاصر قرار گرفت دارای طبع روانی بود و در نظم و نثر مهارتی داشت تخلص شعری او در اوایل نسرین بود و در اواخر قوام بوده است و اشعارش بهر دو تخلص موجود است: ال وی آقا ملا صادق که شخصی دانشمند و ادیب بود تقریباً در حدود سال ۱۳۱۵ هجری قمری بوسیله رضاقلی سلطان (سرورالشهداء) از اهل خانباغسی از قراء گروس بتصدیق آئین مقدس بهائی موفق شد پس از ایمان و عرفان تیام به تبلیغ آقا سید مهدی قوام و برا ربزرگ او آقا سید حسین و سایر خویشاوندان نمود آقا سید مهدی نیز در مدت حیات از تبلیغ و تبشیر خود داری نکرده عده ای از نفوس مستعد را در قراة کردستان و گروس و بلوک مهربان که از توابع همدان است هدایت نمود معاندین و مخالفین از طبقه علماء و متنفذین در صدد اذیت و آزار او و سایر مؤمنین برآمدند ولی بواسطه متانت و حسن رفتار یکدیگر داشت خود و سایرین را از کید آنان حفظ نمود امور محاش را بوسیله اشتغال بفلاحیت تأمین میکرد در سال ۱۳۵۱ قمری هجری در قریه قزلبچه گند کردستان بملکوت ابهی صعود فرمود دیوان اشعارش مشتمل بر غزلیات و قصائد و قطعات و رباعیات بهمنوی است اشعاری در نعت و ثنای حضرت عبدالبهاء ارواحنا لرمسه الطاهر فداء و حضرت ولی امرالله ارواحنا لعناياته الفداء سروده است

ونسخه از آنها را بوسیله محفل مقدس روحانی کرمانشاه بحضور مبارک تقدیم نموده در جواب از یراعه اظهار حضرت ولی امرالله توقیعی بافتخار او نازل گشته که تحصیل آن فعلا ممکن نیست. کتابی در شرح حال تذکره اسلاف خویش نگاشته است با اطلاع محفل مقدس روحانی عمد ان سفری تبلیغی بنقاط امری و غیر امری هم ان نموده ولی در اثر حوادث غیر مترقبه در اوضاع زندگی و عائله بیش از چند ماه مسافرت خود را نتوانسته است ادامه دهد .

تضمین بر غزل ادیب که از قدمای شعرا بوده است .

در دیار عشق دیاری بغیر از یار نیست	هست یارو فی الحقیقه غیر او دیار نیست
در دل عشاقی دردی جز غم دلد از نیست	راز پنهان غمش را حاجت اظهار نیست
بی زبانی های عاشق کمتر از گفتار نیست	
پای دل راست برستم به تار آرزو	شخص جانم شد گرفتار آرزو
نقد ایمان را نمودم من نتار آرزو	اهل دل را سدره باشد غبار آرزو
خانه آئینه را غیر از نفس دیوار نیست	
خفته اندر خواب غفلت طبل بیداری مزن	بیخود و مست و خرابی حرف هوشیاری مزن
با چنین بار گران دم از سبکباری مزن	با همه قید تعلق لاف دینداری مزن
رشته طول امل خود کمتر از زتار نیست	
مونس شبهای هجران ناله شبگیر ماست	کاشف اسرار دل این آه پر تأثیر ماست
تار زلف یار قید مطلق و زنجیر ماست	شهرت بدنای معشوق دامگیر ماست
ورنه از رسوائی خود عاشقان را عار نیست	
عاشقان را کاشف راز درون شد رنگ زرد	صبر را با عشق نتوان کرد هرگز هم نبرد
بادل پردرد ناله گرم گرم و آه سرد	عرض صد مطلب توان از یک نگاه عجز کرد
اهل حیرت را خموشی مانع گفتار نیست	
سبحه و سجاده مرهون سازیش میفروش	میگساری کن بجای زهد و دائم بی بنوش
مست شوو آنگه بمستی در فغان و گریه کوش	گریه مست آورد دریای رحمت را بجوش
عاصیان را شرم عاصیان کم ز استغفار نیست	
درغم جانان قوا ما شد زکف صبر و شکیب	خاطر غم دیده ام را نیست جز حسرت نصیب
یاراگر با غیر ما یاری کند نبود عجیب	هر کجا یاری است با اغیار می باشد ادیب
در گلستان محبت یک گلی بی خار نیست	



جشن جوانان هفتو برازجان (فارس)



جشن جوانان بهائی میان دوآب (رضائیه)

کتاب اربعه و صحاح سته

نصرة الله محمد حسینی

از مفرضین نیز بجعل احادیث کذبیه مبادرت نموده اند. جمیع فرق اسلامی معیار صحت احادیث مرویه را انطباق با قرآن حمید دانسته اند چنانکه از اهل تسنن امام شافعی در کتاب الام از رسول الله (ص) روایت نموده: "فما آتاکم عنی یوافق القرآن فهو منی وما آتاکم عنی ینخالف القرآن فلیس منی." و از شیعیان صاحب اصول کافی از ابا عبدالله (ع) روایت کرده "..... کل شیئی مردود الی الکتاب والسنة وکل حدیث لا یوافق کتاب الله فهو زخرف" و نیز از آن حضرت روایت کرده "..... مالم یوافق من الحدیث القرآن فهو زخرف" گروهی از متقدمین نویسندگان اسلامی معتقدند که شارع اسلام اصحاب را از جمع و تدوین حدیث بر حذر می داشتند مباد که قرآن بحدیث آمیخته گردد و صحابه و تابعین نیز بتابعیت آن حضرت چنین می نمودند. ابن شهر آشوب در کتاب معالم العلماء

بس از قرآن شریف کتاب اربعه نزد شیعه و صحاح سته بین اهل جماعت و سنت معتبر و مورد استناد است این ده کتاب گنجینه هائی است از بیانات رسول اکرم (ص) و پیشوایان عالم تشیع. مسلمین به سنت رسول اللہ توجه کامل داشتند و آن عمل و استناد میکرده اند و اصحاب گفتار آن بزرگوار را بقدر استطاعت بخاطری سپردند شیعیان علاوه بر گفتار پیغمبر از ائمه اطهار بهاء الله علیهم نیز اخباری روایت کرده اند اخبار و احادیث مرویه از شارع اسلام و ائمه گرامی بقدری کمیرو و وفیر است که مجلدات عدیده ساخته و پرداخته اند و اکثری از آن کتاب بزیور طبع آراسته گشته است شکی نیست که این احادیث بحال اسلام افاضائی نموده و در مواردی نیز موجب اختلاف و انشقاق گشته اند که شرح این اختلافات خود موضوع کتب مفصله جداگانه ایست زیرا بنا بر قسول گروهی از مؤلفین و مورخین اسلامی بسیاری

چون کتب اربعه دانسته و با آنها رویهم کتب
خسه گفته اند . این کتاب در دست نیست
و در آثار دیگران قسمت‌هایی از آن را نقل
کرده اند و سایر تألیفاتش عبارتند از کتاب
کمال الدین - کتاب الطرایف - کتاب
التوحید - مسائل الصلوة و ...

شیخ صدوق سهو را بر پیغمبر و امام جایز
می دانست و آن را انساء الرحمن می نامید
و می گفت اگر عمرم وفا کند رساله ای در این
باره خواهم نوشت و شیخ بهائی نوشته است
حمد خدا را که عمر او را قطع کرد و او را توفیق
نداد که چنین کتابی بنویسد و شیخ احمد -
الحسابی گفته است در این مورد صدوق کذب
است .

کتابین تهذیب و استبصار تألیف ابو جعفر محمد
بن حسین بن علی طوسی معروف به شیخ
الطائفه و شیخ طوسی است نام اصلی کتاب
تهذیب " تهذیب الاحکام " و استبصار
" استبصار فی ما اختلف فی الاخبار " است کتاب
تهذیب الاحکام شرحی است بر مقنعه شیخ
مفید و شامل مسائل فقهی از طهارت تا دیات
است .

کتاب استبصار در اصل سه جلد است . جلد
اول و ثانی متعلق به عبادات و جلد ثالث
مربوط است به غیر عبادات از معاملات و غیره .
تولد شیخ طوسی در رمضان سال ۳۸۵ و وفاتش
بسال ۴۶۰ قمری واقع شد قریب ۵ سال
از شیخ مفید و ۲۳ سال از سید مرتضی استفاده
نمود و سپس دوازده سال در بغداد بر کرسی
افاده و تدریس جالس بود و دوازده سال آخر
حیات خود را در نجف به تدریس گذراند . اهم
تألیفات او عبارتند از ریاض العقول - تمهید
الاصول - تلخیص الشافی - کتاب تبیان -
افق التوحید و ...

اما شرح حال مؤلفین صحاح سته بنحو اختصار
۱ - صحیح بخاری - جامع صحیح
بخاری تألیف محمد بن اسماعیل بخاری است که
از قدمای محدثین و اوثق ایشان است نزد اهل
جماعت و سنت وی به بلاد خراسان - عراق
مصر - حجاز و سوریه مسافرتها کرده و از عظامی
علمای حدیث استفاده ها نموده و در ظرف
شانزده سال جامع صحیح را تألیف نموده است
و از فتاوی مشهوره او این است که اگر بسرو
دختری از شیر گاو و یا حیوان دیگری بخورند
با یکدیگر برادر و خواهر رضاعی بوده از دواجشان
ممنوع است .

تألیفات دیگر او عبارتند از الادب المفرد -
الاسماء و الکنی - تاریخ اوسط - تاریخ صغیر
تاریخ کبیر و ...

بخاری در سال ۲۵۳ و یا ۲۵۶ قمری وفات
نمود شرح مختلفی بر صحیح وی نوشته شده
است من جمله این بنده شرحی از ابن حجر
عسقلانی بنام فتح الباری در مجلدات عدیده
در کتابخانه مجلس شورای ملی دیدم .

۲ - جامع صحیح مسلم تألیف مسلم
بن حجاج نیشابوری معروف به قشیری است .
مسلم مدت‌ها از بخاری و احمد بن حنبل و سایر
مشایخ استفاده نموده و صحیح او بارها در قاهره
و کلکته و اسلامبول چاپ شده است . سایر
تألیفاتش عبارتند از غل الحدیث - المنفردات
و الوجدان .

وفات مسلم در سال ۲۶۱ یا ۲۶۲ قمری واقع
گردید .

۳ - سنن ابوداود سجستانی متولد
سال ۲۰۲ قمری و او از اصحاب احمد بن
حنبل است یافعی در حقیقت گوید " کان رأسا
فی الحدیث و رأسا فی الفقه ذا جلاله و حرمه
و صلاح و ورع حتی کان یشبه بشیخه احمد

جوانان بهائی سبزوار
(خراسان)



جوانان بهائی بطرو
(خراسان)

جوانان بهائی نامق
(خراسان)



ساعتی در مصاحبت:



بانوی دانشمندی که با حضرت عبداللہاء مدارج عالی تحصیلی را طی نموده است

پیکل مبارک در مراسم افتتاح بنای شرقی لادکار آمریکا بنام اشرف فرمودند بنماینده گنبد سون ایران در این مراسم

شرکت کنند.

چندی پیش اطلاع حاصل شد که خانم قدسیه اشرف پس از سالیانتمادی هجرت از صفحات امریکای جنوبی به ایران بازگشته اند تا مدتی را در طهران به استراحت و دیدار اقوام بگذرانند. لذا هیئت تحریریه آهنگ بدیع بر آن شد که از فرصت استفاده نموده مصاحبه ای با ایشان ترتیب دهد. بسا آنکه ایشان اکثر ایام را در مسافرت های تبلیغی و مهاجرت بسر برده اند معلوم شد که به محض ورود بسه طهران بازعازم مسافرت تشویقی به شهرستانها شده اند. از این رو پس از مراجعت ترتیب ملاقات نماینده هیئت تحریریه با ایشان داده شد.

روزی که به ملاقات خانم اشرف موفق شدم با اینکه ایشان در اثر مسافرت های اخیر کمی مریض احوال بودند مع هذا با گری بسیار مرا پذیرفتند و به سوء الاتی که مطرح شد با بیانی شیرین و لحنی دلنشین جواب گفتند.

ابتدا از ایشان خواستم تا یکی از خاطرات تبلیغی خود را شرح دهند.

خانم اشرف گفتند "خاطرات تبلیغی من بقدری زیاد است که نمیدانم کدامیک را تعریف کنم". سپس سکوت کردند و لحظاتی چند به اعماق بحر خاطرات خویش فرو رفتند. بعد از مدتی گفتند "بسیار خوب آن خاطره را میگویم. آن مرد سرخ پوست را ...

وقتی که مقیم برزیل بودم مسأله تبلیغ دسته جمعی مطرح شد. پس از مطالعات لازم بالاخره مجلسی از اجتماع سرخ پوستان که بر روی تپه ای قرار داشت تعیین گردید و قرار شد یک عده نوزده نفری از احباء همه هفته ایام تعطیل عازم آن محل شوند و با ابلاغ کلمه الله به بومیان تبلیغ دسته جمعی را آغاز نمایند. بعد از مدتی که برای کسب اجازه از دولت گذشت بالاخره یک روز شنبه ما همگی با مقداری

هدایا و خوراکی و کتب درسی عازم تپه محمود شدیم . آن روز در هوای سرد چهار ساعت سربالا راه پیمائی کردیم تا به کلبه ای در بالای تپه رسیدیم . در کلبه مرد قوی هیکی نشسته بود و با کارد تیزی مشغول درست کردن اشیا محلی بود . به محض این که چشمش به ما افتاد با قیافه ای متعجب و عصبانی پرسید " شما چرا به اینجا آمده اید؟ چه حقی دارید بیائید؟ " نماینده محفل ملی برزیل " سینیور تتس " بنحوی مطلوب منظور و هدف ما را تفهیم کرد . مرد بومی گفت " در هر حال مسیح برحق است ثانیاً آمدن شما به اینجا موجب میشود که دیگر دولت بما کمکی نکند "

از آنجا که قرار ما آن بود که من در آنجا به عنوان معلم بمانم و تدریس کنم مقداری کتب درسی مصور و رنگی همراه برده بودم . ضمن صحبت کتابها را نشان دادیم بحض این که چشم او به عکسهای جالب و رنگی آنها افتاد آثار خرسندی از چهره اش نمایان شد و کم کم اظهار رضایت کرد و بالاخره گفت " من خودم خانه ای میسازم تا این خانم معلم در آنجا به ما درس بدهد " در این هنگام به سایر بومیان هم خبر داد و به تدریج عده زیادی گرد ما جمع شدند و چون از تماشای عکسها خوشحال بنظر میرسیدند ما جرئت کردیم هدایا و خوراکیهایی را که همراه برده بودیم به آنها بدهیم .

باری مدت ها بدین سوال ابلاغ کلمه الله ادامه یافت تا زمانی رسید که عده زیادی از آنان به امر الهی راضی شدند و احتمال تصدیق جملگی میرفت . ولی ناگهان ورود احبای به آن منطقه ممنوع شد . میدانید چرا ؟ چون دولت از این اقدام محفل روحانی مطلع شد و برای مقابله و جلب دوستی بومیان در آن تپه مدرسه ای ساخت و معلم و کتاب فرستاد و مساعدت مالی کرد و بدین ترتیب احبای الهی موجب شدند که چنین موفقیتی نصیب آن بومیان پاکدل شود .

در این موقع ایشان برخاستند و یک مجله ایطالیائی بنام Religion آوردند که ضمن چندین صفحه شرح مفصل و مصور دیانت بهائی را در ردیف ادیان بزرگ جهان معرفی کرده بود از جمله تصاویری که جلب توجه میکرد عکسی از مراسم افتتاح ساختمان مشرق الاذکار امریکا بود که در سفرنامه مبارک نیز موجود است . این عکس هیکل مبارک حضرت عبدالبها را در حالی نشان میدهد که پس از بزمین زدن اولین کلنگ بنمای مشرق الاذکار جلوس فرموده اند . ضمناً در بین جمعیت خانم جوانی با لباس ایرانی در کنار ایشان نشسته است . خانم اشرف اشاره به عکس آن خانم کردند و گفتند :

" این که روسری به سبک ایرانی بسر دارد من هستم "

از ایشان خواستم تا خاطره آن روز را بیان کنند . گفتند :

" ایام رضوان بود که این مراسم در محضر حضرت عبدالبها برگزار شد . نمایندگان همه نقاط و اجتماعات بهائی جمع بودند . اولین بهائی امریکائی بنام جناب تون تون چیس Toronto Chase حضور داشت اول هیکل مبارک با کلنگ و بیلچه طلائی که فعلاً در محفظه آثار موجود است بنای مشرق الاذکار را افتتاح فرمودند . سپس نمایندگان یک بیک کلنگ و بیل زدند . من کمی دور تر یک گوشه ایستاده بودم . حضرت عبدالبها بمن اشاره نمودند پیش رفتم . فرمودند شما هم به نمایندگی از طرف زنان ایران در این مراسم شرکت کنید و من با همان بیلچه طلائی که با دستهای هیکل مبارک متبرک شده بود از زمین خاک برداشتم . به خانم اشرف گفتم شما که اکثر اوقات در مسافرت و مهاجرت بوده اید و بارها مشرف شده اید مطالبی از مسافرت های خود بیان کنید . ایشان گفتند :

" در شیکاگو و واشنگتن دو هفته در محضر مبارک حضرت عبدالبها مشرف بودم و در سال ۱۹۲۰ هنگام

..... ساعتی در

مراجعتم از امریکا به ایران دوازده روز در حيفا مشرف شدم و بارها به حضور حضرت ولی عزیز امرالله تشرف یافتم . چون شانزده سال از ۱۹۲۷ تا ۱۹۴۳ ساکن فلسطین و بیروت بودم توفیق آن را داشتم که مرتباً به حضور مبارک مشرف شوم . روزی که برای خدا حافظی بحضور حضرت ورقه علیا مشرف شدم فرمودند " تو که زیاد رحمت کشیده ای یک رحمت دیگر را هم قبول کن بعد برو . پسر میرزا عنایت اصفهانی سخت مریض است مادرش عاجز مانده از او مراقبت کن تا سالم شود " من به منزل میرزا عنایت اصفهانی که روبروی بیت مبارک بود رفتم پسر جوان ایشان به بیماری تیفوئید مبتلابود . دو هفته شبانه روز از او پرستاری کردم تا بهبود یافت . بعد به حضور حضرت ورقه علیا باز گشتم مرا مورد لطف و عنایت فراوان قرار دادند و اجازه مرخصی فرمودند . در سال ۱۹۵۶ به امریکای لاتین مهاجرت کردم و تا سال ۱۹۶۳ در کشورهای برزیل و پرو و کلمبیا و اکوادور به مسافرت های تشویقی و تبلیغی پرداختم .

از خانم اشرف پرسیدم در زمانی که تحصیل دختران در طهران مسأله مشکلی بود چطور شما را بسرای تحصیل به امریکا فرستادند ؟

" زمانی که من دختر جوانی بودم در طهران در مدرسه امریکائیا تحصیل میکردم . همانروزها چند مدرسه دخترانه ملی تأسیس شد . من در این مدارس معلم شدم ضمناً در مدرسه تربیت بنات بهائی هم تدریس میکردم و به این ترتیب دیگر فرصتی برای شرکت در جلسات امری باقی نمانده بود در حالی که من سخت مشتاق کسب معلومات امری بودم از این رو بخاطر من کلاس درس تبلیغ را وسط روز تشکیل دادند تا من بتوانم شرکت کنم . در آن کلاس جناب حاجی آخوند ایادی و مادر زیننده خانم نمره و دکتر مودی تشریف داشتند . یک روز ظهر که من از مدرسه به کلاس رفتم در اثر کارهای مداوم و برنامه خسته کننده ام از حال رفتم . دکتر مودی گفت این وضع زندگی صحیح نیست تو باید اول بروی امریکا تحصیلات خود را به اتمام برسانی بعد برگردی ایران تدریس کنی . سپس بدین منظور عریضه ای بحضور هیکل مبارک تقدیم کرد . در جواب فرمودند که قدسیه را هرچه زودتر بفرستید بروی امریکا تحصیل کند و برگردد و به مجاهدت در امر ترقی نسوان مشغول شود .

باری پس از وصول تلگراف قرار شد من عازم امریکا شوم ولی با مشکلات زیادی مواجه بودم . دکتر مودی گفت تو برو به امریکا و در منزل دوست من ساکن شو من سفارش میکنم که او امکانات شروع تحصیل را در یک مدرسه مجانی فراهم کند و بدین ترتیب من ده سال مقیم امریکا شدم و بدانشگاه رفتم . در قسمت تعلیم و تربیت و اداره مدارس در درجه اول و در شیمی در درجه دوم فارغ التحصیل شدم و این هم عکس فارغ التحصیلی من از دانشگاه بوستون است که در دستم گرفته ام . در این دو عکس پنجاه سال تفاوت سنی دارم .

بعد عکس را به من دادند . پرسیدم شما در این عکس فارغ التحصیلی چند ساله هستید ؟

" در این عکس سی ساله هستم حالا هم هشتاد و یک سال دارم . "

در این موقع یکی از اقوام ایشان که در جمع ما بود خطاب به خانم اشرف گفت " ولی سن شما که کمتر از این است "

و من قول دادم که بخاطر ایشان عوض هشتاد و یک سال هشتاد سال بنویسم در حالی که گوئی تخفیف بیشتری حق ایشان بود . زیرا خانم اشرف خاصه هنگام صحبت کردن در اثر بیان پر شور و لحن گیرا و حافظه قوی و نظم صحبت و سیمای شاد چند سال جوانتر مینمودند .

باری بالاخره پرسیدم بعد از آن که از امریکا باز گشتید در ایران به چه کار مشغول شدید ؟



" همان طوری که حضرت عبدالبها فرموده بودند در راه ترقی نسوان کوشش کردم . کلاسهای اکابر بانوان و کتابخانه تأسیس کردم ولی مبارزه دائمی با قیود اجتماع آن روز و مقتضیات محیط و عدم حصول نتیجه مطلوب سخت خسته و آزرده ام کرد حتی روزی یکی از آقایان بمن گفت شما میخواهید به خانم من که حتی اسم بچه خودش را هم غلط تلفظ میکند نطق یاد بدهید ؟ نطق به چه درد رتبهها میخورد شما اقلابه آنها آشیزی و خانه داری یاد بدهید .

بالاخره من پس از ده سال تلاش خسته و ناتوان از آستان مولای عزیز حضرت ولی امرالله کسب تکلیف کردم فرمودند بروم بیروت در رشته پرستاری تحصیل کنم . منم فوراً عازم شدم در بیروت در آموزشگاه امریکائیه دوره پرستاری را طی کردم و بعد در رشته قابلیت تحصیلاتم را به پایان رساندم و در شهر (ناپلوس) که در فاصله دو ساعتی حیفاست مطب باز کردم .

زمانی که ساکن آبادان بودید به چه اموری اشتغال داشتید ؟

در آبادان سرپرستی جوانان بهائی بعهده من بود و از طرفی چون در شرکت نفت مشغول کار بودم برای بهبود وضع اجتماعی کارگران به فعالیت پرداختم و در نتیجه به مدیریت موه سسه ای که مسئول رفاه حال کارگران بدون خانواده بود منصوب شدم این نوع کارگران را در خانه هائی بنام کاروانسرا منزل میدادند و من نام کاروانسرا را به آسایشگاه تبدیل کردم و به تشکیل کلاسهای اکابر و آموزشی اقدام نمودم . رو سالی مربوطه چندین مرتبه از مجموعه اقداماتی که در راه ترقی و آسایش کارگران بعمل میآوردم اظهار رضایت نمودند و بدریافت نشان لیاقت مفتخر گردیدم .

در خاتمه پس از اظهار تشکر و قدردانی از لطف فراوانی که خانم اشرف برای تهیه این مصاحبه صمیمانه مبذول داشته بودند محضر ایشان را ترک گفتم .

از دستان بزرگوار شما ایران است در تقویر و ترقی است
 انگلیس هدایت نموده چون این افروز آگاه از آن خرد را
 است که در نهایت حرمت و قوت رو بند را نگارند در آن
 در میان مردان داخل گشته برای تحویل علوم و فنون بجات
 و مشقات سفر بر بکر بر خود قبول نمود و با امریکائیه
 که آن اندک بود در آن در آن کفران پس ایران را
 بی نهایت برنج و با شرب و آب جذب و اشتغال فلوس
 حق گردید و چون در جلوی آن محبت قیام نمود و دست
 بیع انگلیس بودن در تقدیر است شرم و در شش محبت
 حق در کمال ذبی اختیار بحسب و مناسب گشودند و هدایای
 ندان آنها آن تا در بزرگ را چندین اهدا بر کرد

در روز و روزگاری علم و معرفت در سینه خانم با لایق محمد
 در سینه چون است در سینه خانم دارد شهرت بود که میزند
 در استان انهر است از اوقات نبود حیانت او صها آنها
 بر این من فراموش آورد هر که زنجیر و زلفت بجای آوردند مع
 از آن سس علی گویند که بی اندان خدمت نمود و این از برای
 نمانش اینها می طلب و فریب برد و در ۱۳۲۰م عام
 شد که در کفران پس از آن در ایران و امریکائیه که در ۱۹۰۶
 عالم گردید . چند نفری از دوستان ایرانی در امریکائی در
 این بین در فرزند استیصال نمودند و اظهار سرور و ذوق
 ایشان کردند . سفر علیا خیره قدسیه خانم بارکیت کی زندگانی
 بود در این ترقی و تقدیر ایران محسب خواهد شد این خرد خانم
 محترم عالم گردید ۲۴ سال دارد و از اهل طهران است

قسمتی از شماره ۱۷
 مجله نجم یا اختر
 شماره الوحده ۱۸ بدیع
 چون ۱۹۱۱



جوانان بهائی حصار (خراسان)



جوانان بهائی تربت حیدریه (خراسان)

گفت و شنود

آقای فاروق ایزدی نیا از احبای عزیز مقیم طهران سو' الی برای هیئت تحریریه فرستاده اند که متن قسمتی از آن چنین است :

" عده ای گویند اظهار امر حضرت بهاء' الله در زندان سیاه چال خفی بوده بطوری که احدی از آن خبر نیافته و عده ای خلاف آن را تأیید کنند . عده ای به این بیان مبارك حضرت بهاء' الله مندرج در صفحه ۱۶ لوح مبارك شیخ نجفی متشبه شده که میفرمایند در شبی از شبها در عالم رؤ' یا از جمیع جهات این کلمه علیا اصفا شد انا ننصرک بک و قلمک . . . الخ و گویند که احدی از آن خبر نشده است و عده ای بر بیان حضرت ولی امر الله در قرن بدیع استدلال کرده و گویند دو نفر از آن خبر دار شدند . میفرمایند (صفحه ۹۱) " این امر از ابصر کل مستور و احدی به تفصیل آن مطلع نه الا نفسان "

برای روشن شدن مطلب به نقل پاسخی که یکی از فضلاء امر در این باره نگاشته اند مبادرت نماید :
اظهار امر جمال مبارك در سیاه چال طهران کاملا سری بوده است اما اینکه در مواضع دیگر ذکر شده است دو نفر دیگر هم مطلع شدند که یکی از آنها جناب میرزا موسی کلیم هستند منافاتی با سری بودن آن نخواهد داشت و مستلزم آن نیست که جمال قدم این مطلب را به آن دو نفر اظهار فرموده باشند بلکه چنین استنباط میشود که آن دو نفس دارنده شامه روحانی شدیدی بوده اند که خودشان در همان اوقات بی به مقامات معنوی حضرت بهاء' الله برده اند چنان که طبق فرمایش حضرت عبدالبهاء جمال قدم هنوز طفل بودند که والدشان بی بعظمت مقامشان بردند و حال آنکه هنوز اظهار امر خفی هم صورت نگرفته بوده است علاوه بر این بسیاری از نفوس دیگر هم بعدا در بخداد و ایران قبل از اظهار امر علنی بسبب مشاهده صفات کمالیه حضرتش بی به مقام وجود مقدسش بردند از قبیل جنابان محمد صادق اصدق

.....گفت و شنود.....

خراسانی و حاجی سید جواد کربلائی و ملا محمد نبیل اکبر و ملا محمد رضای محمد آبادی و دیگران . پس این قول یعنی خفی بودن امر از جهتی و مطلع گردیدن دو نفس از جهت دیگر با یکدیگر منافاتی ندارد . چنانچه از حضرت مولی الوری نیز در ۹ ص ۱۹۱۶ احباب در این زمینه شفاها سو' الی نموده اند که ایشان جواب فرموده و احباً صورت برداشته اند باین شرح :

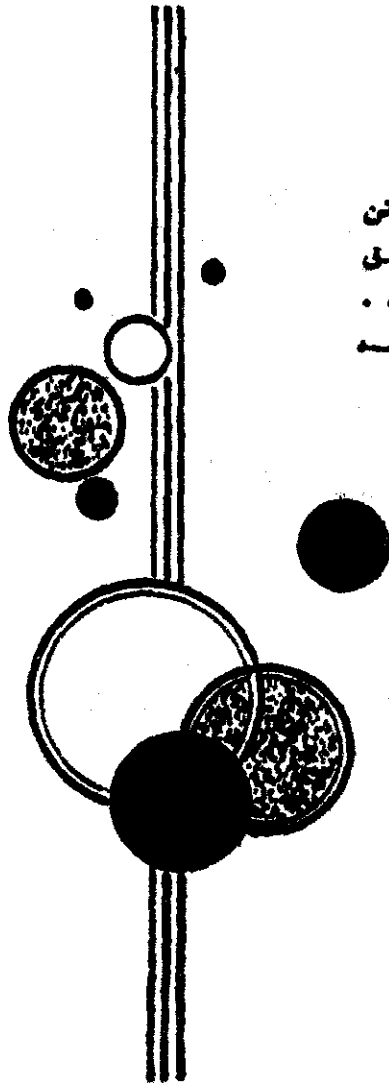
" سو' ال از رو' یای جمال مبارک که در کتاب این ذئب ذکر نموده اند شد که میفرمایند یک چیز می مثل رودخانه عظیمی از رأس بر صدر میریخت فرمودند یک مقامی است مقام افاضه و آن تبلیغ امر الله و نشر نفعات الله و اعلاء کلمه الله و ترویج تعالیم است این من الحق الی الحق است و مقام دیگر مقام من الحق الی الحق است و آن تجلیاتی است که بذاته لذاته است که بجمال خویش منجذب است و به محبت خود مشتعل مثل این مقام در عالم خارج مثل دریا است که بذاته لذاته متعرج و متحرک است شئون و مراتبی در ذات خود دارد و مقام دیگر آن فیض باران است که بر ارض نازل میشود یعنی بخار از بحر بر میخیزد و بر بر میبارد این مقام مقام افاضه است من الحق الی الخلق است این بیانی که میفرماید آن ظهور و تجلیات است که بذاته بخار از بحر بر میخیزد و بر بر میبارد و این مقام مقام افاضه است من الحق الی الخلق است این بیانی که میفرماید آن ظهور و تجلیات است که بذاته لذاته است و نار محبت آن مشتعل بنفسه لنفسه است آن الرسول بما انزل الیه و همچنین ظهور و تجلی حرارت و شعاع آفتاب است در مراتب حقیقی خود این فیوضاتی است و تجلیاتی است از ظاهر در مظهر " انتهى



قیمتِ نوجوانان

مطالب این شماره

بیان مبارک حضرت بهاء الله . تنها گفتن
بیمار خوب کافی نیست .
برادران نداف . سفر مرگ . هدیه .
جواب مسابقه شماره ۱ . شرح مسابقه
شماره ۱۰



ای بسندگان

راستی پیشه کنید از چارگان و بر کردار

و نزد بزرگان مرا یاد نمائید و تمسید

«حضرت بهاء الله»

تئاتر بسیار خوب کافی نیست

ترجمه: انطوری

بعد از ظهر یکی از روزهای ماه مارچ است .
قطار مسافری در میان مزارعی که جلوه بهاری یافته پیش میرود . در مقابل من جوانی است تقریباً بیست و پنج ساله با پیشانی بلند و زیبا و سیمانی موقر و متین . ما دو نفر تنها در این کوسه نشسته و از صدای مداوم و مزاحم قطار خسته ایم . برای این که این آهنگ يك نواخت و کسل کننده را بر هم زیم مشغول صحبت میشویم . بحث ما آزاد و دامنه آن وسیع و در مسائل و مواضعی است که معمولاً در حین مسافرت پیش میآید . بعد از صحبتهای مختلفه بالاخره بحث ما به دیانت میکشد . از حسن اتفاق جزوه ای در مسائل امری نزد خود دارم به همسفرم میدهم .

در طول مدتی که وی غرق در مطالعه این جزوه است من وقایع بیست و چهار ساعت اخیر خود را بخاطر میآورم - نمایشگاه نیس و دوستانی که در آنجا ملاقات کرده ام در مقابل دیدگانم مجسم میگردند با خود می اندیشم که اغلب اوقات مردم برای گذراندن ایام مرخصی خود به " کوت داروز " میآیند تا از حرارت خورشید و هوای ملایم و مطبوع آن استفاده کنند و بیاید میآورم که من حتی اوقات فراغتی نداشتم که غروب آفتاب را در پس کرانه های این محل باصفا نظاره کنم . محذک اقامت کوتاه من در آنجا چه دلپذیر بود . استقبال گرم و محبت بی شائبه احبابی " مونت کارلو " و " نیس " - غرفه زیبا و بی نظیر امر بهائی در بازار مکاره بین الطلسی این شهر و تزئینات جالب و مجلل آن . آری همه اینها به اقامت من در این سرزمین لذتی خاص بخشیده بود .

همسفر من که مطالعه جزوه را به انتها رسانده با ادای عبارات " این بسیار خوب است " مرا

..... تنها گفتن
.....

از خاطرات گذشته به عالم حال باز میگرداند و سپس بیان خود را اینطور ادامه میدهد :
من این تعالیم را کامل میدانم ... وحدت - صلح - تحری حقیقت ... جمیع اینها نظراتی صحیح و اندیشه های و بیاهستند .

او با کلماتی مقطع صحبت میکند تا بتواند لغت و عبارت مناسبی بیابد . پس از لحظه ای اضافه مینماید :
آری این خوب است .. شاید بتوان گفت بسیار خوب است .

بارها من این جواب و این " بسیار خوب " خشک و سنگین را همچون وزنه ای که کشیدن آن صعب و دشوار است شنیده ام . آیا این همان کلامی نیست که اهل شك و تردید برای تظاهر به حقیقت بینی بدان متوسل میگردند ؟

در حالی که دوست جوان همسفر من کوشش میکند شکاکی خود را با پرده " بسیار خوب " بپوشاند من بسه تحولاتی که در حیات انسانی حاصل شده و میشود فکر میکنم . در گذشته مرض ویا میتوانست نمود در صد جمعیت شهر میلان را تلف نماید بدون آن که کسی در استراژبورگ - کیمپه - تهران یا توکیو نسبت باین ضایعه کمترین توجهی داشته باشد ولی امروزه بالعکس کوچکترین واقعه ای در یک مملکت دور یا نزدیک جمیع اهل عالم را به حرکت میاندازد و به هیجان می افکند و بلافاصله در جراید و مجلات منعکس میگردد . آیا نگرانی و ناراحتی ملت امریکا از زلزله ای که در لار بوقوع پیوست و اضطراب اروپائیان از طوفانی که سواحل دریای آرام را تباه و ویران نمود و بطور کلی این همه ابراز احساسات و علاقه ای که مردم نسبت به ملل دور افتاده و بعید افزایش مییابد خود دلیل بر آن نیست که در عصر ما اخلاق و احساسات بیش از اعصار ماضیه در عالم حکفرما مییابد ؟ علت این امر آیا این نیست که مردم جهان در این زمان بیش از گذشته عکس العمل چنین وقایعی را ولو در اقالیم دور دست و بعید رخ دهد در حیات روز مره خود احساس میکنند ؟ چگونه آن کس که در وادی شك سرگردان است میتواند تنها بگوید که این تعالیم " بسیار خوب " است در حالی که واقعیت های یومیه ضرورت آکید این تعالیم را به ما خاطر نشان میسازد چگونه میتواند تعاون و تعاضد و بهم پیوستگی ابناء بشر را همچنان به انسان دوستی و خیر خواهی نوع بشر تعبیر نماید در صورتی که بیش از پیش یک حقیقت اقتصادی بشمار میرود ؟ چگونه میتواند صلح را هدفی تحقق ناپذیر انگارد و حال آنکه این کمال مطلوب یگانه ضامن بقای نسل بشر مییابد ؟ چگونه آنکه حقیقت بین واقعی است میتواند صلح را از جنبه زیبا شناسی وصف کند و آن را " خوب " یا " بد " و " زشت " یا " زیبا " بخواند . در صورتی که در باره آن باید بر مبنای منطق سخن گویند و " صحت " یا " بیاطن " و عملی بودن یا نینسودن آن را تشخیص دهند .

هنگامی که دوست و صاحب من در شك و تردید خود با عبارت " بسیار خوب " تاکید مینماید من بدوستان خود در نیس - فرانکفورت - سیدنی یا کپ تاون و ساحبای فداکار آسیا - اروپا - افریقا یا امریکا فکر میکنم که چگونه قیام نموده اند تا کره ارض را آنصورت گداخته جنگ و جدال و نکبت و وبال بصورتی دیگر مبدل سازند . آیا این نفوس که در سراسر عالم متفرق و مشتت گشته اند به آرامی و دور از هر سرو صدا ولی با اقدام موثر و گامهای مطمئن صحت و ضرورت این تعالیم را به نبوت نمیرسانند و نشان نمیدهند که این اصل تنها " بسیار خوب " نیستند ؟

ای همسفر برای نیل به مقصد ما به قطار سوار شده ایم . میتوانستیم با اسب طی طریق کنیم ... بسه سرعت و کاملیت قطار راه آهن عبارت " بسیار خوب " اتلاق نمیشود بلکه این سرعت و کاملیت از مقتضیات

عصر ما محسوب میشود .

آنچه را که حضرت بهاء الله بما تعلیم میدهند آن نیست که در انتظار رسیدن ملکوت الهی بنشینیم بلکه برای تحقق و تأسیس آن قیام نعائم وحدت و صلحی که هدف غائی تعالیم بهائی است عبارت از اصولی فلسفی برای تزئین اعتقادات معنوی بشر نمیشد بلکه پایه و شالوده جهودات و اقدامات ما را تشکیل میدهد .

ای همسفر اگر این چند سطر را همانطوری که من آرزو دارم بیایی و بخوانی مذاکرات آن روز ما را که متأسفانه بیش از چند ساعت دوام نیافت بخاطر آور و این را بدان که غالباً بتو فکر میکنم و این " خیلی خوب " نیست چه که تو برادر من هستی .

عشق

از منظومه لیلی و مجنون

اثر نظامی گنجوی

کاین است طریق آشنائی
گر میرد عشق من بمیرم
جز عشق مباد سرنوشتم
سیلاب غمش براند حالی
وا ننگه به کمال یاد شائیت
کو ماند اگر چه من نمانم
وین سره مکن ز چشم من دور
عاشق ترا ز این کم که هستم

گویند ز عشق کن جدائی
من قوت ز عشق می پذیرم
پرورده عشق شد سرشتم
آن دل که بود عشق خالی
یارب بخدائی خدائیس
کز عشق به غایتی رسانم
از چشمه عشق ده مرا نور
گر چه ز تراب عشق مستم

برادران نداف

اقتبا سراز بهجته الصدور

نوشته جناب حاجی میرزا حیدر علی اصفهانی

... مرحوم حاجی میرزا حیدر علی که یکی از شاهیر مبلغین بهائی بشمار میرفتند در سفرنامه خویش ذکر برادران مشهدی محمد حسین نداف و استاد محمد رضا نداف را فرموده اند که در معصومه قم ساکن و با اشتعال و انجذابی فوق العاده بخدمت امرالله و نشر تفحات الله قائم این دو برادر والا گهر در بد و تصدیق به امر مبارک دارای چهار صد تومان سرمایه بوده و با جدیتی خستگی ناپذیر به شغل ندافی و حلاجی مشغول و با قوت لایموت امرار معاش مینمودند و آنچه بر سرمایه اولیه شان افزوده میشد یا تقدیم حضور مبارک مینمودند و یا صرف فقرا و ضعفا و ایتمام و اراامل احببا مینمودند و بسا اتفاق افتاده که چون مهمانی برآنان وارد میشد فوراً مقداری شیرینی یا لباس و سایر اشیا خریداری نموده و به اسم این که فلان شخص تعارف آورده تقدیم مهمان نورسیده مینمودند و اگر چه بیسواد بودند ولی در نهایت اشتعال بتبلیغ میپرداختند و طالبان را پشاهراه دیانت رهنمائی میکردند وقتی جناب حاج سید جواد کربلائی که قصد مسافرت یسزد و گرمان داشتند به قم وارد و در کاروانسرای منزل میفرمودند این دو برادر بمحض اطلاع از ورود ایشان در مقام پذیرائی برآمده از منزل خود شام تهیه و برای جناب حاجی سید جواد میآورند و قسمتی از اوقات خویش را در حضور ایشان بصحبت های امری میگذرانند. جناب حاجی سیسید جواد میفرمایند که چون اینجا کاروانسرا و محل عبور و مرور عامه است قدری آهسته تر صحبت بدارید که مباد اعاقرین بشنوند و باعث ضوضا و شورش گردد مشهدی محمد حسین که یکی از آن دو برادر بود جواب میدهد جناب حاجی شما و امثال شما امروز هستید و فردا میروید کسی که در قم بایسد بماند و با مردم محشور باشد ما دو برادر هستیم و چنانچه صدمه و بلائی در بین باشد برای ما است و ما باید ملاحظه و احتیاط کنیم ولی ما موظف بر ابلاغ کلمه و رهنمائی طالبین هستیم و

نمی‌توانیم ساکت بنشینیم و بر خلاف دستورات مبارکه رفتار کنیم و این حکایت را هم بر سبیل صحبت ذکر کردند که چون حضرت رسول اکرم به رسالت مبعوث گردید شیعیان اغبره و اشرف قریش آن حضرت را دعوت و نهایت احترام و تواضع را مجری و عرض کردند ماها اشراف و بزرگان مکه و بیت‌الله را خدا میم و نزد اقوام عرب عزیز و محترم این ادعای نبوت شما مخرب بیعت ما و هادم اساس سیادت و امارت و شرافت ما است عزت‌مان را به ذلت و نروتمان را به فقر تبدیل میکند از این خیال محال بگذرید و از این ادعا صرف‌نظر ننمائید بر خود و ابا و عشیره و اقوام رحم ننمائید جزا ذیت و مشقت و فقر و ذلت و روسیاهی دنیا و آخرت این ادعا را نمری نه و این آرزو را نتیجه ای نیست و چون به خیال واهی خویش تمایح مشفقانه و اندر زهای حکیمانه خویش را اظهار داشتند آن حضرت گریستن آغاز و کفار قریش مسرور شدند کسه نصاحتشان تأثیر نموده و آثار پشیمانی در سیمای حضرت نمودار و چون از سبب‌گیری استفسار نمودند آن معدن فتوت و شجاعت اظهار فرمودند من از نزد خداوند مقتدر مأمور به هدایت خلقم و به فرموده آن سلطان السلاطین به این امر مبادرت نموده‌ام از خود مرا هستی نیست آنچه هست از اوست من جز بشری فقیر و ناتوان نیستم چگونه میتوانم عصیان و مخالفت با مالک الملکوت نمایم و از او امر او سرپیچی کنم. حال ملاحظه کنید ما که مأمور به تبلیغ هستیم آیا میتوانیم ساکت باشیم ما حاضر هر بلائی بوده و با تحمل هر مشقتی باید امر الله را بسمع بعید و قریب برسانیم و باین طریق و با این اعتقاد کامل به نشر امر الله میپردازیم تا اینکه روزی نزد جناب حاجی میرزا حیدر علی آمده اظهار نمودند که شخصی متدین و خدا ترس است ولی بی اندازه متمسک بحلما است و برای صحبت حاضر نخواهد شد چه تدبیری بیاندیشیم که به او ابلاغ کلمة الله گردد پس از مشورت قرار بر این شد که جناب حاجی در کنار نهر آب و باغستانی نشسته و بنوشیدن چائی مشغول شوند و آنان با آن شخص عبور از آنجا بگذرند و جناب حاجی ایشان را دعوت به چای نماید. این تدبیر عملی و باب صحبت فتوح گردید چون دانست که جناب حاجی کیست و مقصودش چه با کمال محبت اظهار نمود که بیاناتتان صحیح ولی معذرت می‌خواهم که علما صحبت با این طایفه را بر ما حرام نموده اند جناب حاجی جواب دادند حال که صحبت را حرام کرده اند حاضرید من سوالاتی را بنویسم و شما بیبرید نزد علما و جواب آن را بیاورید آن شخص اظهار کرد تا چه سوالی باشد بالاخره مسأله چگونگی دلیل حجیت قرآن مطرح و نوشته میشود و ضمناً میگویند که اگر جواب دادند دلیل حجیت آن فصاحت و بلاغت و نظم آنست جواب دهید که این از قبل ذکر شده و برای عموم دلیل قانع کننده ای نیست در هر حال آن شخص سوالی را نزد علما میبرد و چون علما از مضمون سوالی آگاه میگردند میگویند این شخص بهائی است و کتک مفصلی زده به سبب و لعن میپردازند و قصد حبس او را میکنند و خود این کتک زدن و سب و لعن که سلاح عاجزان است در وجود این شخص که حتی صحبت با بهائیان را حرام میدانست موثر واقع شده سبب تصدیق و ایمان او میگردد.

سفر مرگ

مهاجرت ماهی آزاد *Saumon* برای دانشمندان موضوع جالبی شده است. این ماهیها در رودخانه بدنیا می آیند در دریا جوان میشوند و برای گذراندن ماه عسل و بالاخره چشیدن شربت مرگ به رودخانه باز میگردند.

دستگاه شامه این ماهیها فوق العاده قوی است. در هر نقطه دریا باشد احساسی ناشناخته آرامش آنها را بهم میزند و بسوی رودخانه میکشاند. در این مهاجرت از همه موانع میگذرد نیروئی نامرئی آن را میکشد و چون تیر سریع حرکت میکند بالا و پائین چپ و راست در هر حال با سرعت سرسام آور به مقصدی نا معلوم میرود.

گوزیمگ *B. Grzimek* متخصص رفتار جانوران زندگی این جان داران عجیب را مسرود مطالعه قرار داده است و یادداشتهای زیر خلاصه ای از رساله اوست:

بیشتر اوقات ماهی آزاد با بدنی کشیده حرکت میکند و در آب میجهد و این پریدن هسا در جهات مختلف صورت میگیرد. گوئی حیوان درد ویا مانع شرکت کرده از دامها و تورها با ظرافت خاصی میگذرد و گاهی نیز ممکن است با سرعت بسنگی کوبیده شده و جان تسلیم نماید.

ماهی آزاد گاهی آنچنان دقیق حلقه میزند که گوئی او را بسته اند و لحظه های طولانی در این وضع باقی میماند و مجددا به حرکات دیوانه وار خود ادامه میدهد.

همسایگان دریا موسم مهاجرت این ماهی را بخوبی میشناسند صیادان در فصول مناسب به دام و تله یا قلاب نیازی ندارند حتی به چرخهای آسیای آبی گوئی و کیسه می بندند در هر حرکت چرخ این گونیها بر از ماهی میشوند. با یک چرخ در رودخانه ای از الاسکا روزانه ۱۴ هزار ماهی می گرفتند. میداندرف *A. T. Middendorf* از محققین مناطق قطبی در

یادداشت‌های خود از سفر سال ۱۸۷۵ به سیبری مینویسد :

نوعی از ماهیان آزاد که در رودخانه های پر آب و عظیم سیبری زندگی میکنند از عشقی واقعی برخوردارند آنها در راه مقصود به خود و بقا خود نمی اندیشند . طیونها ماهی آزاد از دریا رسوی رودخانه در حرکتند کاروانی که هرگز قطع نمیشود آب از ماهی پر میشود بوی ماهی از کیلومترها بعشام میرسد گوئی شدت و تراکم این جانوران آب منطقه سرد سیبری را گرم کرده است ماهی بسوی کوه می رود و گاهی هم در راه به مقصود نرسیده با عشقی نا شناخته خود را قربانی می کند یعنی میبرد و از آب به ساحل می افتد در خلاف مسیر شنا می کند گاهی که مسیر رودخانه شیب تنندی دارد و حتی آبشار تشکیل میدهد حرکت صعودی ماهی هسا منظره ای باور نکردنی و اعجاب انگیز بوجود میآورند . ماهی آزاد می خواهد به کوه سر بزند تا در آنجا بمیرد در این فاصله در آنجا که آب شیرین رودخانه به جان ماهی اثر کرد ماهیان با هم می آمیزند و تخم ریزی آغاز میشود ولی هیچکدام به عقب بر نمی گردند حتی عوامل خطر نیز نمی تواند آنها را به عقب برگرداند . ماهی بجائی میرسد که آب رودخانه کم است حتی نیمی از بدن ماهی در هوا قرار میگیرد از یک پهلو به پهلو دیگر میغلطد ولی همچنان روی قلوبه سنگها میغلطد و پیش میرود در اینجا آب نمیتواند تن ماهی را از چشم عقاب و رویاه و سگ و گربه بپوشاند حمله آغاز میشود حملات کشنده که همیشه با مرگ این عاشقان سرگشته همراه است . صید این حیوانات خسته که از راه درازی آمده اند آسان است . اگر جانوران گوشتخوار آنها را نربایند آفتاب تن آنها را خواهد سوزانید در هر حال آنها میروند که بمیرند . برای چه ماهی آزاد دل از دریا می کند و سربه کوه میگذارد؟ چه عشقی است که او را به جرگ میکشاند ، آب رود هم او را راضی نمیکند میخواهد به سرچشمه رودها برسد شاید مطلبی باشد که هنوز دانش به آن دست نیافته است .



هدیه

آریانات حضرت عبدالمنان

آقباس از جمله نجم باقر

هنگامی که در مازندران بودم طفل بسیار کوچکی بودم و از همه گونه تفریحات و بازیهای آن دوره برخوردار . در شهر ما مردی بود به اسم " آقا رحیم " که رئیس چوپانهای ما بود . روزی به منزل ما آمد و از والده تقاضا نمود اجازه دهند که مرا همراه خود به جشنی که چوپانان برسم روستائی برپا میکردند ببرد . بعد از اصرار زیاد به او اجازه داده شد و من از این که فرصتی یافتم که در تفریحات بیرون خانه شرکت کنم خوشحال شدم .

آقا رحیم مرا با خود برد و طولی نکشید که به خارج شهر رسیدیم . براهنمائی او از میان دره های سبز و خرم و مراتع زیبا گذشتیم تا اینکه بدامنه کوهی مرتفع رسیدیم . از اینجا باید از گردنه ای باریک و سپس از جاده ای پر پیچ و خم عبور میکردیم تا با آهستگی و با سختی زیادی بقله کوه برسیم . موقعی که قدم به بالای کوه گذاشتیم با تعجب خود را مقابل زمینی سرسبز و بهناور که چراگاه گله ما بود یافتیم . هنوز نسیم روح بخشی را که در آن روز سیمای مرا نوازش



میداد احساس میکنم .

بغیر از اسبها و گله ها نزدیک به چهار هزار رأس از گوسفند ها و بزها به ما تعلق داشت و چند هزار رأس دیگر هم متعلق بدیگران بود که همه اینها در آن جلگه بهمن و مرتفع به چرا مشغول بودند . منظره ای روستائی و بسیار زیبا و مطلوب بود . از دور میتوانستم مردان و زنانی را که از گله مواظبت میکردند ببینم . بعد از اینکه چند دقیقه دیگر با اسب طی طریق کردیم زیر سایبان بزرگی قریب هشتاد نفر چویان که غریب آورده بودند تا بمن سلام گویند از من استقبال کردند . همه آنها بهترین لباس خود را به تن کرده بودند زیرا این روز در واقع روز جشن آنان بود . این منظره در چشم من بسیار جالب و با شکوه بود .

صبح آن روز قریب ۱۰ رأس گوسفند در کنار جوی آب ولالی که در آن نزدیکی بود ذبح و آماده شده بود . بعد شبانان آنها را بر روی میله های آهنی بلندی بریان کردند . آتشهایی عظیم و تماشائی شعله ور بود و در حینى که گوسفندها بریان میشد چویانها آوازهای دسته جمعی میخواندند و به رقص های دهاتی میپرداختند . هنگامی که ظهر فرارسید همه آنها بر روی سبزه ها نشستند با اشتهای فوق العاده به تناول گوشتهای دندان گیری که خوب عمل آورده بودند مشغول شدند . شب فرا رسید و لحظه مرخصی ما نزدیک شد تمام چویان ها در اطراف ما جمع شدند از صحبتهای آنها که ضمن خدا حافظی بگوش میرسید معلوم بود که انتظار دارند من طبق معمول مالکین این نقاط یک پیشکشی به آنها بدهم . از آقا رحیم پرسیدم موضوع چیست و باو گفتم که چون من طفلی کوچک هستم نباید از من انتظار پیشکشی یا هدیه ای داشته باشند و بعلاوه من چیزی همراه خود نیاورده بودم . آقا رحیم جواب داد " فایده ای ندارد شما آقای جمیع این چویانها هستید چنانچه بدون آنکه چیزی به آنها بدهید اینجا را ترک کنید صحبتهای خواهند کرد که میل ندارم بشنوم .

واقعاً در یک دوراهی و وضع نا مطلوبی گیر کرده بودم ولی بعد از لحظه ای این فکر بخاطر من آمد که به هر یک از چویانها یک رأس گوسفند از گله های خود مان بدهم . این فکر را با رئیس چویانها در میان گذاشتم و او خیلی خوشحال شد و این موضوع را با صدائی رسا به آنها اعلام کرد و فوراً اجرا شد .

موقعی که بالاخره به منزل رسیدیم و عمل کریمانه مرا در محضر جمال مبارک عرض نمودند از این جریان بسیار خندیدند و فرمودند " ما باید برای محافظت اقا از این قبیل سخاوت هایش سرپرستی در نظر بگیریم والا ممکن است روزی خود را هم ببخشد "

جواب مسأله شماره ۴

چنان که خوانندگان عزیز مستحضرنند از آغاز سال جاری مسابقاتی از کتب مختلفه امری در قسمت نوجوانان طرح گردیده است. مسابقه شماره ۴ از کتاب اصول نظم اداری بهائی بود. جوابهای صحیح آن به شرح زیر و برنده خانم مهر انگیز ایعانی از گرگان هستند که جایزه ایشان یک جلد خطابات مبارکه حضرت عبدالبهاء بوده و برای مشارالیهها ارسال شده است. م.

۱- وا جدین حق انتخاب محفل روحانی چه کسانی هستند.

هر فرد مسجل بهائی از زن و مرد که وارد سن بیست و دو شده هم حق انتخاب کردن و هم حق انتخاب شدن دارد.

۲- طریقه تأسیس محفل روحانی چگونه است؟

در هر محلی که عده بهائیان ذی رأی به نه نفر یا بیشتر بالغ شود در روز اول عید اعظم رضوان محفل روحانی تشکیل میشود. چنانچه عده ذی رأی فقط نه نفر باشند همان نه نفر در اول رضوان خود را امضاء محفل نامیده و محفل روحانی ملی را از تأسیس محفل روحانی در محل خود مطلع میکنند و اگر عده ذی رأی بیش از نه نفر باشد اعضاء محفل برای مخفی و کتبی انتخاب میشوند.

۳- اگر شخصی از نقطه ای به نقطه دیگر مسافرت کند چه مرجعی باید او را معرفی کند؟

محافل روحانی محلی باید ببهائیان ذی رأی که از آن محل به نقاط دیگر مسافرت میکنند معرفی نامه بدهند. بهائیان ذی رأی که به کشور دیگر سفری کنند باید معرفی نامه محفل محل خود را به محفل ملی تسلیم نموده از محفل ملی برای محفل ملی مقصد خود معرفی نامه کسب نمایند.

۴- فرق اکثریت مطلق و اکثریت نسبی چیست و انتخاب هیئت رئیسه محفل با چه نسوع

اکثریتی است؟

اکثریت مطلق آن است که لا اقل نصف به اضافه یک نفر رأی دهندگان به شخصی رأی داده باشند و اکثریت نسبی آن است که شخص نسبت به دیگری رأیش بیشتر باشد ولو آنکه آرائش کمتر از نصف رأی دهندگان شود. انتخاب هیئت رئیسه محافل روحانیه به اکثریت مطلق است.

۵- حد بلوغ شرعی و بلوغ اداری کدام است؟

حد بلوغ شرعی پایان پانزده سالگی و ورود به شانزده و حد بلوغ اداری پایان ۲۱ سالگی و ورود به ۲۲ است.

۶- هر پیشنهاد چه زمانی قابل بحث و شور خواهد بود؟

زمانی که لا اقل یک نفر دیگر از اعضاء غیر از شخص پیشنهاد دهنده آن را تأیید کند.

۷ - برنامه کار محفل روحانی به چه ترتیب است؟

برنامه کلی محافل روحانی بشرح ذیل است :

الف - تلاوت مناجات شروع جلسه ب - حضور و غیاب وسیله مثنوی یا خلاصه نویس ج - قرائت و تصویب خلاصه مذاکرات جلسه قبل د - طرح مکاتیب واصله به محفل ه - گزارش امین صندوق و - اخذ گزارش کار لجنات ز - شور درباره امورنا تمام قبلی ح - طرح مسائل جدید ط - ملاقات با افرادی که ناچار از مراجعه به محفل هستند ی - مناجات خاتمه .

۸ - مطبوعات و مجلات بهائی جهت انتشار باید به تصویب چه مرجعی برسد؟

نشریات امری بدون استثناء باید به تصویب و اجازه لجنه ملی مخصوص که از طرف محفل روحانی ملی تعیین میشود برسد .

۹ - برنامه ضیافت نوزده روزه شامل چه موضوعی است؟

برنامه ضیافت نوزده روزه شامل سه بخش کلی است :

اول - قسمت روحانی که آثار مبارکه مناسب در این قسمت برنامه تلاوت میشود .

دوم - قسمت اداری شامل بیان اخبار بین المللی و ملی و محلی بهائی و گزارش اقامت محفل روحانی و لجنات تابعه آن . سپس وقت شور و پیشنهادات است که هر عضو ضیافت میتواند پیشنهادات و نظریات خود را درباره مسائل امری مطرح نموده و چنانچه به تصویب اکثریت رسید توسط مثنوی ضیافت بسط محفل روحانی محل ارسال خواهد شد .

سوم - قسمت ضیافت و پذیرائی است .



مسابقه

شماره ۱۰

از شماره اول سال جاری در هر شماره نه سو^۱ ال از مطالب يك كتاب انتخاب ميكنيم كه اگر آن كتاب را بخوانيد ميتوانيد به آنها جواب بدهيد . به حكم قرعه به يك نفر از کسانی که به این سو^۱الات پاسخ صحيح بدهند جايزه تقديم خواهد شد .

سو^۱الات این شماره از خطابات مبارکه حضرت عبدالبها^۲ و جايزه برنده يك جلد كتاب الواح نازله خطاب به ملوک و رو^۳ ساي ارض است . جواب های خود را به آدرس (طهران - صندوق پستی ۱۲۸۳ - ۱۱) ارسال فرمائيد .

به هر يك از کسانی که به پنج مسابقه از این سلسله مسابقات جواب صحيح بدهند نیز جايزه ای تعلق خواهد گرفت .

۱ - اقسام ترکیب را نام ببريد و ذکر کنید که ترکیب کائنات بر اساس کدام يك از آنهاست ؟

۲ - در لوح پرورشور فورال مقصود از طبیعیون تنگ نظر چه کسانی هستند ؟

۳ - حضرت عبدالبها^۲ بعد از حبس چهل ساله در چه سالی به بلاد غرب عزیمت فرمودند و در چه مجامعی حضور یافتند ؟

۴ - در خطابه ای که در انجمن تیوزوفیه های شهر نیویورک ایراد فرمودند اساس ادیان الهی را چه چیز دانستند ؟

۵ - مقصود از پیغمبر اصحاب الرس که در قرآن ذکر شده کیست و محل اظهار امرش کجاست ؟

۶ - دو دلیل از اثبات بقای روح را بطور خلاصه ذکر کنید .

۷ - مقصود از این بیان که میفرماید که در ابتدا کلمه بود و کلمه نزد خدا بود و کلمه خدا بود چیست ؟

۸ - علت اجتناب ناس از مظاهر مقدسه چیست ؟

۹ - مقصود از ابری که حضرت مسیح بر آن سوار بود چیست ؟

لطفاً زیر جوابهای خود نام - نام خانوادگی - تاریخ تولد - میزان معلومات و آدرس خود را ذکر کنید .